

کتابخانه دستنویسهای پهلوی

و پژوهشهای ایرانی

۱

دستنویس ت ۵۸۰

زیرنگستان

با
زیرنویس فارسی

به کوشش

دکتر ماهیار نوآبی دکتر کجخیر و جاماسپ اسپا

و با همکاری فتنه

دکتر محسن و طاهری



از انتشارات

مؤسسه آسیائی « دانشگاه پهلوی شیراز

IR
PIR 2065
N41
1240 y



۱۶۹۳۸۶

از این کتاب یک هزار نسخه ، یکصد نسخه روی کاغذ شفاف رنگی و نهصد نسخه روی کاغذ سفید
در چاپخانه دانشگاه پهلوی به چاپ رسید ، ۲۵۳۵ شاهنشاهی

سرآغاز

اشارات دانشمندان فیلسوفانی چون ابوریحان بیرونی و محمد زکریا رازی و شهاب الدین
سهروردی و حکمت خسروانی و فلسفه ایرانی، تذکره پلینیوس و مروج الذهب و استفادہ ہر مریوس یونانی
از کتابہا و روشنی، مطالبہ کہ در کتابہا قایل استند و چون مروج الذهب، مجملہ التواریخ و بعض
نامہ ہا سہمیں بدن بنی اسرائیل و احادیث اسلام آمدہ است، و جو مرکز مہم علم در نصیبین و ہا
و قسطنطنیہ و جند شاپور، ترجمہ ہا ساز ماندہ عربی از زبانہا پهلوی، پیدایش دانشمندان فیلسوفان
و اندیشمندان بلند پایہ اسرورد و دوران طلایی اسلام، یعنی دور از خلافت عباسیان، از بن
سرخسین، کہ شمار آنہا از دانشمندان ہر یک از کشور ہا اسلام و دیگر و بلکہ از ہمہ دنہا و ہمہ شہرت است.

وجود سنگ نهشته مار مارچر باستان و پارس میانه و پارتی، نامه میور اوستا، آثار بارزانه
مانویان بزبانها پارسیک و پهلوانیک و سغدی و ترکی و صینی و قبطی و کتابها پهلوی (= پارسیک)
چند که تاکنون مجایر مانده اند، همه دلالت بر وجود فرهنگ تمدنی بزرگ و درخشان، از دیر باز،
در زمین ایران بزرگ میکنند که بر پایه مار فلسفه ایرانی استوار میباشد.

علت هر چه باشد، سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی یا تغییر خط و یا همه آنها با هم، تقدیر است
که بسیار از آثار مدون دوران ساسانی و آغاز دوران اسلام ایران از میان رفته است، و عده ای
که از سبزه زمانه رهایی یافته اند در موزه ها و کتابخانه ها محترم اروپا و بیشتر در هندوستان و در کتابخانه
پارسیان نگاها در می شود. اینها میتوانند روشنگر زوایا و ناشناخته تاریخ و فرهنگ کهن ما
باشند. و از این رو نگاها در روچاپ انتشار آنها و تشویق دانشمندان به مقابله و تصحیح و ترجمه این گنجینه ها
که ما را به شناخت بیشتر زبان فارسی و عناصر آن در بیان مفاهیم یار میکند، بر ما واجب است.
و باز از این رو بگویم که نگارگر که دانشمند و در جمیع استاد و دکترها را نوابی رئیس مؤسسه آشیانی

دانشگاه پهلوی پیداکرد که برابر بزرگداشت پنجاه سال شاهی خجسته دودمان پهلوی شادی
روانم بنیان گذار آن پنجاه نسخه خط پهلوی را از سر مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی چاپ منتشر کنیم. این منشیا
از دول و جان پذیریم.

این پنجاه جلد کتاب پهلوی و کتاب بارگاه رضا هدیه نمائی است که در این کتبشن ملی برگزیده
پنجاه شاهی پهلوی را فروتنی به پیشگاه شاهی آفریده ریاست عالی دانشگاه پهلوی و علیا حضرت شهبانو فرح
ریاست عالی مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی تقدیم میشود.

فرهنگ مهر-
رئیس دانشگاه پهلوی

دیبچه

مؤسسه آسیائی وابسته به دانشگاه پهلور اتقار دارد که بزرگداشت
نخا همین سال شانشاه دودمان پهلور را، مجموعه اسرار، درنجاه جلد، از دستنویسهای
پهلور و دوستی و پژوهشهای ایرانی چاپ کنند و به جریستد ایران فرستند و
ادب ایرانی تقدیم داند.

در تابستان ۱۳۰۵ هجری خورشیدی، در کوه سحر از خدای
برجسته رضاشاه بزرگ بدین سزین و روز تا جگر از روی (چهارم) از دیشته
۱۳۰۵ هجری خورشیدی، دریافت، در آن هنگام اندیشه چاپ مجموعه اسرار از قنار
پهلور یا بهو پنجاهمین سال شانشاه پهلور را از خاطر گذشت و سپردیم از دیشته را
بازیر دانشمند دانشگاه پهلور جناب آقا دکتر فرنگ مهر، که از شیفگان
فرنگ ایراند و از یارانشناسان این فرنگ که هیچگاه دریغ نکرده و
نمکنند، در میان گذشتیم تا اگر در این اندیشه با هم همدارستان باشند مراتب

به شرف عرض شهبانو فرزندک پرور ایران، ریاست عالیہ مؤسسہ آسیا برسانند
 مگر اجازه فرمایند تا مؤسسہ آسیائی بدین کار شایسته دست یازد.
 جناب آقا دکتر فرزندک به پیشانی گشاده و آغوش باز از این اندیشه استقبال
 کردند و ملامت را به شرف عرض شهبانو بر ایران رساندند و بر ننگ زشت که فرمان
 علیا حضرت شهبانو بدین کار نیک شرف صدور یافت و به مؤسسہ آسیا ابلاغ شد.
 شورای استادان مؤسسہ آسیا، بالالهام از نام خاندانی که جشن بزرگداشت
 شاهشهر آریان را، مردم ایران امسال برگزار میکنند، چاپ کردن کتاب یا
 دستنویسها را در درجه اول اهمیت قلمداد کرد. کشور که در آرمینیش از هر کشور دیگر متوان
 به دستنویسها و اسناد و دستاویزهای دست یافت کشور هند و تاملت هر چند بدبختانه
 هوادر کرم و نمناک آنجا با کتاب سازگانیت و کاغذ را زود شکسته و تباه مینارند و میروند.
 در فهرست که جمشید کاووس جی کاتراک به نام «گنجینه ما شرقی» (ORIENTAL
 TREASURES) گرد آورده و به سال چهار و نصد و پیر و یک میلادی (دو هزار و پانصد و
 شایسته)

به چاپ رسانده است، از بیشتر از یک هزار دستنویس ایرانی و هندی نام برده که اکنون بر خر
از آنها از میان رفته است، و این، نه تنها بواسطه آب و هوای هندوستان بلکه به جهت
و نادانی هم در نابودی آنها بهره بسیار داشته است. گردآورنده فهرست یاد شده به نگارنده
این بطور می گفت: «سپهرپس از چاپ آن فهرست کدام بخانه ارفاق که خداوند آن صاحب
چنین دستنویس پهلوی را دوست داشته بودم آنهارا دیده و پژوهید و نام آنها را در فهرستم آورده بودم
خداوند خانه بجهان دیگر شتافته بود و چون از کدبانو سرلغ دستنویسها را گرفتم، و آنهارا از راه
دیدار و برآوردن مبادی برگ پاره ها را از آنها زیر پاییفید و برابر و گناه هرگز بشمار آید به آب دریا سپرد
با این همه، هم اکنون، چندین صد دستنویس پهلوی را دوست دارم و دستم هست
که تقریباً همه از روی دستنویسها کهنه تر رونویس شده اند. بیشتر آنها روزگار از آن کتابخانه ها
شخصی و رفته رفته به کتابخانه ها عمومی و مؤسسات راه یافته اند تا بیشتر و بهتر از آنها نگاهداری شود
و کمتر در معرض نابودی قرار گیرند. از این کتابخانه ها میتوان کتابخانه مؤسسه شرقی کاما و کتابخانه
«نخست دستور، مهرجی رانا» را نام برد که صاحب مجموعه هاگر اینها را از دستنویسها پهلوی را و ستانند

پاره‌های دستنویس‌های نیز توسط شرق شناسان به کتابخانه موزه ملی اروپا سپرده اند
که مهم‌ترین آنها مجموعه دستنویس‌های «استاد پهلوسر» دوازده جلدی که پنهان است که توسط

شرق شناسان و بسترگارد به اروپا برده شد و جاشین اوکرستین سن - CHRISTEN

SEN آنها را چاپ کرد و بر آنها دیباچه نوشت. این کتابها اکنون بسیار کمیاب

و چند مجلد آن نایاب است.

برادرانجام دادیم فرمان، از دوست دانشمند دستور کهنه و جاماسب آسا، دستور
بزرگ شهرمسیر و سر کتابخانه «مؤسسه شرقی کاما» یارخواستیم تا از هیأت امنای کتابخانه‌های
«مؤسسه شرقی کاما» و نخست دستور مهر حرانا، اجازه عکسبرداری از دستنویس‌های پهلوی را بگیرد
و اگر خوب باشد دستور دستنویس‌های لرزنده در نزد برآنها بفرزاید، کارگرنش دستنویس‌ها برادر
عکسبرداری نیز بجهت ویرانگداری شد تا آنچه را می‌توانیم و می‌سوزد اند برگزیند. این کار به دستور انجام
گرفت چه دستنویس‌ها از طرف هیأت امنای کتابخانه‌ها و خاندان انگلساریا (که چند
دستنویس از این مجموعه متعلق به آنهاست) تنها به اوستاده شمس، ووی، امانت دار را

رنج سفر بر خود هموار ساخت باد و جامه دامن پر از کتاب به لیرا رخ آمد، سه ماه تمام از بام تا شام
 در چاپخانه مار و دانشگاه پهلوی شیراز و دانشگاه تهران گذرانند و در همه جا با دستنویسها همراه بود
 هم و هشتاد و نه از مؤسسه آسیاتیک نیز همه جا با و همگام بودیم تا کار عکسبرداری در سر و چند دستنویس
 بپایان رسید، دستور کنخیر و محبوب بود به میرزا که ما نیز از تطبیق عکسها با دستنویسها و رفع کسود آنها
 در پی و بر هندوستان رفتیم تا این مهم انجام شد. نامه لر نیز به پروفیسور اسموسن استاد دانشگاه کپنهاگ
 نوشتیم مگر اجازه تجدید چاپ دستنویسها را کتابخانه کپنهاگ را از ناشر نخستین آنها - MUNKS

بگیرد، اجازه گرفته شد و نامه ما به چاپ رسید. GAARD

مؤسسه آسیاتیک سپاس در و فروزان خوار به پیشگاه شهبانو فرزند پسر که
 با فرمان خویش افتخار انصاف ساخت، تقدیم مردارود.
 از جناب آقا دکتر فرهنگ مهر سر دانشگاه پهلوی که در راه شیراز کار از هیچ یار
 معذور و مادر درین نگر و سپاسگزار است.
 از دستور کنخیر و جاماسب آسا که با یار و در چاپ این مجموعه نجاه جلد بر میسر شود

سپاسگزار است .

از پر و فنور آسموسن که اجازه چاپ مجموعه اوستا و چهل و کینهاک به ما پیرو

او انجام یافت سپاسگزار است .

از دکتر بهرام فره وشی مدیر عامل دار نشرات دانشگاه تهران که چاپ کردن

بسیار و چند جلد از این مجموعه را در چاپخانه دانشگاه تهران پذیرفت و چاپ آنها با مشاوری

فزون تر شد سپاسگزار است .

از دکتر محمود طاهری که تطبیق و ویراستن و آراستن هر صفحه از تمام این مجموعه بدست

و مر و با مشورت و برانجام شد سپاسگزار است .

ماهیاری نوآبی

استاد و رئیس مؤسسه آسیائی

پیشگفتار

دستنویس T58 متعلق به کتابخانه نخست دستور مهرجی رانا در نوساری است. اندازه آن $24/6 \times 38/7$ سانتیمتر و دارای ۲۹۲ صفحه است و بر هر صفحه ۱۳ سطر نوشته شده است. کاغذ آن اروپایی است و نشان Charles & Thomas London 1868 در متن آن دیده می شود. این دستنویس که متن کامل نیرنگستان است به دکتر سر جیوانجی ج. مدی (Dr. Sir Jivanji J. Modi) اهداء شده است. ترجمه واژه به واژه فارسی آن نیز در زیر هر سطر داده شده است. پایان نویسی به فارسی در صفحه ۲۹۲ دارد که می رساند که این دستنویس در روز ارد (ارشیشونگ) ماه اسپندارمذ به سال ۱۲۴۰ یزدگردی به دست دستور رستم جی دستور کیقباد مهرجی رانا نوشته شده است. در باره متن به کتابهای زیر رجوع شود:

M. Boyce از (Iranistik) Handbuch der Orientalistik IV, ii 1 (Leiden/Köln 1968) صفحه ۳۴ با داشت ۴ و صفحه ۳۹. نیرنگستان چاپ عکسی به کوشش داراب. پ، سنجانا و مقدمه همو چاپ بمبئی ۱۸۹۴.

شرح ابن دستنویس در فهرست دستنویسهای کتابخانه مهرجی رانا، نوساری فراهم آورده ب. ن. دابار چاپ بمبئی (۱) سال ۱۹۲۳ شماره ۱۲۹ آمده است.

ماهیار نوایی

-
- 1- B.N. Dhabhar: Descriptive catalogue of all mss ...
Meherji Rana library - Navsari Bombay 1923, 129.

کند سیمک ده ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
را ده به ارشان آوردن
۱۱۱۱۱۱۱۱ کفن
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
استاد مرد که ارشادان من به برید
۱۱۱۱۱۱۱۱
پسوا امان به کسک سیمک ۱۱
هر او عزت مند
۱۱۱۱۱۱۱۱
انکه سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
تر که یا
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم که سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
یا آن این از هم کیهانیان
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
برید بنه ارشان رویه اش شاع گذشتن
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
برید که به بودن
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
ارشان به رویه اش شاع نه به
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
سوداری گذشتن برید
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
دهش به مراد خویش
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
نه راه دستور
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
اول
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
او پیش که به
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
هت که ایدن کوچه هت
۱۱۱۱۱۱۱۱
سرازم ۱۱۱۱۱۱۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱ سیمک ۱۱
او

سهم الا سحر که مفعول و اما . . .
 که او استادان کردن به دیگر آن هر

۶۰ . . .
 به دیگر این روید

جاء سحر مبد . . .
 آن چون کیهان ایند

سهم مفعول الا سحر اکرام و اما . . .
 که چه به این روید چون کیهان روید تمام

۵ . . .
 زنده بختی حاجت

۵ . . .
 کیهان

۶۱ . . .
 کیهان من چه دیش درسته این چون

۶۲ . . .
 بود پوزر

۶۳ . . .
 روید

۱۰ . . .
 زمین نیز بر ایستد ستوران گفت اند این را نه

۶۴ . . .
 روید چه دور این از کیهان به روید این از

۶۵ . . .
 ظاهر

۶۶ . . .
 ظاهر

سکندر و سکندر و
 اوستا چرن دهر
 بهم کسب جایب همرو اوستا لکم .
 که راه خانه زاده
 سکندر و
 بهم و
 که تن

سکندر و سکندر و
 سماع بودن نت
 سکندر و
 است که او رسم کند

... . سکندر و
 که روید اوش نه شاید

... . سکندر و
 آن بر
 سکندر و
 که روید شانه نه روید که کنه اینیم شاید
 سکندر و
 نه روید این شاید روید است

... . سکندر و
 ایدون ظاهر
 سکندر و
 زغن که دینه

... . سکندر و
 نه شاید این که او ریش پ متاع

... . سکندر و
 اوستا کوف از اوستا کوف کردن کوف روید نه ایدون

سکندر و

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 بویید چون این در چتر این است که ایران

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 بویید است آن نیز هر در او بویید آن اند

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 او نشان کردن چون یشت این پ کردن کنه خوانند

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 دت با که اند کیهان در

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 دزبان شاید است پ کنند بری

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 کهم او هم او با زود که بیج

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 دیگر اش یشت این

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 کند

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 ادرس کرد ایست بریر بود

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 هم دستور گفت است و اسم دستور گفت است

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 او کردن که چتر یشت اش او دادن است نیز از

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 چه نیز زخم د

سرازم سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور سرور
 کوبید که ابرین ازش باز داشتن نه تران

[illegible]

۱۶ واند ۱۶۲۵ د (۱۶) سیمه - سیمه - سیمه - سیمه - سیمه
ر ز هر چتر اگر در دین اندر آن کردن

فصل ۱	فصل ۲	فصل ۳	فصل ۴	فصل ۵	فصل ۶	فصل ۷	فصل ۸	فصل ۹	فصل ۱۰	فصل ۱۱	فصل ۱۲	فصل ۱۳	فصل ۱۴	فصل ۱۵	فصل ۱۶	فصل ۱۷	فصل ۱۸	فصل ۱۹	فصل ۲۰	فصل ۲۱	فصل ۲۲	فصل ۲۳	فصل ۲۴	فصل ۲۵	فصل ۲۶	فصل ۲۷	فصل ۲۸	فصل ۲۹	فصل ۳۰	فصل ۳۱	فصل ۳۲	فصل ۳۳	فصل ۳۴	فصل ۳۵	فصل ۳۶	فصل ۳۷	فصل ۳۸	فصل ۳۹	فصل ۴۰	فصل ۴۱	فصل ۴۲	فصل ۴۳	فصل ۴۴	فصل ۴۵	فصل ۴۶	فصل ۴۷	فصل ۴۸	فصل ۴۹	فصل ۵۰	فصل ۵۱	فصل ۵۲	فصل ۵۳	فصل ۵۴	فصل ۵۵	فصل ۵۶	فصل ۵۷	فصل ۵۸	فصل ۵۹	فصل ۶۰	فصل ۶۱	فصل ۶۲	فصل ۶۳	فصل ۶۴	فصل ۶۵	فصل ۶۶	فصل ۶۷	فصل ۶۸	فصل ۶۹	فصل ۷۰	فصل ۷۱	فصل ۷۲	فصل ۷۳	فصل ۷۴	فصل ۷۵	فصل ۷۶	فصل ۷۷	فصل ۷۸	فصل ۷۹	فصل ۸۰	فصل ۸۱	فصل ۸۲	فصل ۸۳	فصل ۸۴	فصل ۸۵	فصل ۸۶	فصل ۸۷	فصل ۸۸	فصل ۸۹	فصل ۹۰	فصل ۹۱	فصل ۹۲	فصل ۹۳	فصل ۹۴	فصل ۹۵	فصل ۹۶	فصل ۹۷	فصل ۹۸	فصل ۹۹	فصل ۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳																	

وامان را که از هر چیز که به ستم می شود کند استعانت می نماید

۱۶۲ مردان باید کردن کنند آن نیر از ن

سکه سکه ۱۱۱ ادم کت سکه ۱۱۱ ثلث س س سکه ۱۱۱ وس س س ۱۶۲
 آراستن و ستر مشتتن درون این یتن کار این از این
 ۱۱۱ د ثوود سکه سکه هک کوسه سکه کوسه سکه
 اول

الحمد لله
خير شئ

[illegible]

۱۰

تلفظ و رسم الخط	لفظ و رسم الخط	لفظ و رسم الخط	لفظ و رسم الخط
ک	ب	ک	ظ

سه کو سهم اندر سهم باز
سه کو سهم اندر سهم باز

رفسس مرف: ۰ سفسر ۱۱۵ کفسر افسر سفسس مرف: ۰
 رفسس مرف: ۰ سفسر ۱۱۵ کفسر افسر سفسس مرف: ۰

۱۳۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۴ ۱۵ به بهماریو بهماریو کو وسماریو وسماریو
سکود این از اوتما نظار آن بوید کر او

داری بیشه کشیده ارزش پیدایش بر دارید ارزش
 اندر فرزند نه گاید که پد فرزند که ظاهر
 جار سهم اندیشه سهم دیت بر دارید کسرم سهم
 که دکان دوز که او دت بر دارید رانید دوز

۱۵۱۱ مرسو مرسو مرسو
 : بهار جای بوید از کی

۲۶ نومبر ۱۱۵۶
میں نے کی
جد
۲۶ نومبر ۱۱۵۶
فرزند شیر
۲۶ نومبر ۱۱۵۶
میں نے

میں نے اس کو دیکھا اور
میں نے اس کو دیکھا اور

سرمود سرید شہ جار سدا سدا وسراا وسراا سد
کر او این دوز اور پت این جای بوید این

والد کو سہمید و فکھم اام لید و سہم اام سہم سواہ لید
بر آن کہ او کاد بود اش بر کنز

۱۳۱۱ هـ بمطعمه ام ۱۵۱۱ هـ ساجو سد کسم للمم ۱۱۱۱ هـ ۱۳۱۱ هـ
بویله کار چ خورک این ترسیدن بدون بویله

چون او سحر اول سحر دوم سحر سوم سحر چهارم
چون او بویید چون از اول که او ظاهر

الہدٰی
تیسرا حصہ
پہلا ایڈیشن
مکتبہ اسلامیہ
کراچی

۱۹۷۸ء
۱۹۷۹ء
۱۹۸۰ء
۱۹۸۱ء
۱۹۸۲ء

[illegible][illegible]

۱۹۷۹

وایه سرو سک مایا شه مسواحم سوویمسا اڈ مایاد شه مسومد
ر یک بار تن دوز بوید زرشن تا تن دوز

مع نوابہ احمد سلطان محمد علی صاحبزادہ
 اندر ایستد پس کہ او اندر سردار میرزا محمد علی خان

مع ۱۴۱۱۱۱ کو سید سید ولد محمد احمد مع ۱۴۱۱۱۱
در تن روز آن هم یک بار هر چون او

مراد شہد الہ مراد ہ مراد ع مراد ص مراد م
تن دوز او برید این کہ چون برید کہ او اندر

سرور ارشد
کامید
بروید
اندر
جایز
این
فرمان
لکھنؤ

او پیر او پیر او پیر
او پیر او پیر او پیر

۱۵۱۱ عدد اول سلام و تحکم و ارم
 ۱۵۱۲ عدد اول سلام و تحکم و ارم
 ۱۵۱۳ عدد اول سلام و تحکم و ارم
 ۱۵۱۴ عدد اول سلام و تحکم و ارم
 ۱۵۱۵ عدد اول سلام و تحکم و ارم
 ۱۵۱۶ عدد اول سلام و تحکم و ارم
 ۱۵۱۷ عدد اول سلام و تحکم و ارم
 ۱۵۱۸ عدد اول سلام و تحکم و ارم
 ۱۵۱۹ عدد اول سلام و تحکم و ارم
 ۱۵۲۰ عدد اول سلام و تحکم و ارم

[illegible]

لَسَحْمٍ سَهْ رَهْ اِهْ اِلْدَهْ مَسْرَاهْمَ رَهْ اِهْ كِهْ وَ اِهْمَ اِهْ اِهْمَ
 رات کر چ دفتر او برید چ تیر آن اسم دستور

سریع ۱۱۱ سرسام سدا سروریت سرور حکما سرور اما سرور او
این نیز اول است اگر او در دید

ع و لا محکم اقام ع و لا نسیب بود نام و انصاف
اسم زن کاید دوز اسم زن خربش دیگر

نصفه مراد بیج فی ۱۹ دوز اندر او
دفعہ اولیٰ دوز کاید
اکم اعم زائد دوز
پای تن دوز اندر او

مرد نه بودی هم پرستار با این که از رشتند دوز

در و سکتد ارد اسرار (م) در و سکتد سلطان محمد بن و سکتد در و سکتد
 سرداری به کشته که آن بگوید آن این

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 بچه که نیز او این من اگر بچه

از و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 سخن این ظاهر این بخانه این دیس این

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 زند این مرد د اندر این خانه د اندر این

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 دیس د اندر این زند د اندر این خود را چند است ارشان

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 از و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 بند بنفشه او به شاید کشته این

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 از و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 شهر آن ملک این هر جاست از خانه تا

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 میان ایرون محمد این فرزند از شهر ایرون از ملک

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 چون دارا پسران که دارا پسران

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 اسم دستور گفت بهت گفت که یم یت و اسم دستور

در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد در و سکتد
 گفت بهت پاره ایست چون هر خانه

دو سوره همند با یحیی همند . سوره یونس همند . سوره یونس همند .

خان محله شهر ملک

سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند . سوره یونس همند .
ازش ایرون از او به ظاهر است از خانه محله

اکثر اهملات . سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
شهر و ملک این از اوستا ظاهر آن بود که

لحم و سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
ازش چش نه گوید یغنه به ما کش ازش به

سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
این ظاهر به شاید کشیدن گوید یغنه او سخن ازش

سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
چش نه گوید یغنه او جایی چش هر جای که دستور

وامر هلو سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
کرد شمار اش شاید کشیدن به که یغنه اندر

سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
که گوید است سخن ازش از

لحم و سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
ایرون به ما کش ازش یغنه به نه شاید کشیدن

سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
ایرون که آن گوید اوشان که

سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
چون که او گوید آن از بچه رو

سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
است من این بچه از است آن این

سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
بچه یغنه او چش به اوشادان کردن کش چون

سوره یونس همند با یحیی همند . سوره یونس همند .
ملک

[illegible]

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 ایرون برید چون مرید جوان که از آن
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 که مرد از آن به باید

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 دستور گفت است زبانی به کشیدن دستور
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 گفت است جد تر به کشید تر نزدیکان آن
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 به پس داد

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 تر نزدیک پس او به

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 کنه کار بنی او ازش به این کند ادک دستور این سخن این
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 او که زخم ظاهر بیدار سر دایر ظاهر
 سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 به که با دارید تا او به سر

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 که زخم ظاهر بیدار سر دایر

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 ظاهر شکند ازش او گزاشتن که کنه کاری

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 زباده خات که آن به زبان دامن به عقل خویش به

سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ سَمْعُ هَمَامٍ
 مرید ازش او کنه پس روشن گفت است که

سَمْعُ هَمَامٍ
 بیدار

سومین و در سکون و بهر اهل کعبه که در محراب و در
 بیدار و سردایر که نیز در زخم نه ظاهر و نه

سومین و در سکون و بهر اهل کعبه که در محراب و در
 زرش و کزاشتن که او کنه کبابر زیاده نیت

سه که در آن کسرا کسرا که در محراب و در
 که آن به زبان زمان باز نه کشید پس از زمان

سومین و در سکون و بهر اهل کعبه که در محراب و در
 که به زبان بی کنایی این به و ایدون حریه

سومین و در سکون و بهر اهل کعبه که در محراب و در
 از آن بیکانه اسم ده دست گفت چون نه ظاهر

السهرات و در محراب و در محراب و در محراب و در
 شکند و از جد تر برید بنی او

سه و در محراب و در محراب و در محراب و در
 به کردن ایدون

سومین و در سکون و بهر اهل کعبه که در محراب و در
 بهند آن که او شاد

السهرات و در محراب و در محراب و در محراب و در
 و دستور از این جابر ظاهر که به سردایر

السهرات و در محراب و در محراب و در محراب و در
 بهر دختر جکران جکران جکران لاین تر که

سومین و در سکون و بهر اهل کعبه که در محراب و در
 اگر از او ادی به

سومین و در سکون و بهر اهل کعبه که در محراب و در
 سفارش فرزند دید بنی زمان دامن کران

سومین و در سکون و بهر اهل کعبه که در محراب و در
 که آن او نه باز سپردن

لهم سو كد سرامم سرامم . سرامم . سرامم ادد (دم سرامم)
ظاهر ان بوبه ك

لهم سو نهم كد سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
ظاهر ك نه دانيد نيت زرش

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
دبيد چه جابر تفاخر چه سار درانا مركزان ز
سرامم سرامم سرامم كد سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
دانيد نهمي نه ك او به توان

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
رش زرش

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
باز دادن چون نيك

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
مردم اين ك او ديبه اين ك او جديان

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
دبيد اين ك او مركزان نه ديبه ك چه جابر

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
تفاخر سال درانا مرد چه اين تر مركزان

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
دبيد جد تر نه ديبه ك اندر سال به بوبه

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
مركزان نه بوبه دستور گفت هت ك آن تن

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
را ديبه چه جابر مركزان است ز او به

سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
آيد بچه بر چه سخن نه ديبه ريشه سرامم

داريم

مرسدنم رنم کد مرسو رنم سو (مرسدنم مرسو رنم سو)
دارید بید از آن جایر ظاهر

له سادسکای مرسو رنم سو بید ادرنم رنم سو ادا کرم کد کد
ارزش زنی او نیت آن که او

ادرنم مرسو رنم سو سرام مرسو رنم سو رنم سو رنم سو
زن بید گفتن هست دستور خراج دستور

رنم مرسو مرسو مرسو مرسو رنم سو رنم سو رنم سو
گفت هست نیک پرورش که هر دو به این

رنم مرسو رنم سو او رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو
بار این یعنی او تر اود خوانستن یاد نه اسم نه

کرم مرسو مرسو مرسو مرسو رنم سو رنم سو رنم سو
روشن هست که ایرون کوی که نه آواد خوانستن

مرسدنم مرسو مرسو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو
بچه جدیدین که به ده دینان آید که

سودنم رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو
که این به ادرید اش سردایر به او که

رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو
خوانستن به اش سردایر به او کس که اندر آن

مرسدنم رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو
مک م م ده ارزش کار یابید خرد به

رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو
خرد این پرورش نه شاید که دید متاع شاید

رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو
که او دید یا روشن به هم با دجد با هم با

رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو رنم سو
بانک بید یعنی که روشن به میرد ایشان متاع

۵۱۱ او مکنسعد لک اسرار تو ایا ایا ایا ایا ایا ایا
تو نه گفتن ایستد از بر او

سخت ایا لک ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
دستور تا او دین پیوند گفت مرد جد دین کر او ده

ثرد سوار ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
دین آید بچ هر یکر از کادن او زاد

تو ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
ایستد ایش آورد بود از آن جابر ظاهر

سوار ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
۵ سوار ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا

ایستد ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
ارزش زن از زن نه چه ده

سوار ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
داشتن را بد تر جابر تر نه بود ارزش کادن

لک سوار ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
نه شاید چه کنه ارزش زن نه شاید

سه سوئر ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
نیج جد دین به کزار است چه او از دار نه شاید

۱۰ کام ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
من چهار نه شاید کر ز کر او دید

سوار ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
ارزش او نه کزاشتن است نیز روز کار

ایستد سوار ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
خریش کر اید به میرد کر کس این است کر او

سوار ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا
تاج نه خریش به به به به به به به به به به

سکیمند سپهر سحرآمیز کسریا اکملهم صبحااا مراحد سکیمند
شاید که باز روید غارت شاید

سحرآمیز واثق سحرآمیزو لک سحرآمیز لک سحرآمیزو لک
بست نیز شمع نه دوزیدن نه آوردن نه

سکیمند کرمو بر سحر وکلمه سوثره حکم اااا لک
شاید روسپی نا فرمان مرکزان جد دین کادن

سر نوا اااا کرمو کرمو اوثره سحر هم اااا
ایستد روسپی با مده چادر پایداران

همسو اااا کرمو همسو اااا کرمو همسو اااا
ظاهر کنم ارشان آن جابر ظاهر کند که ایدر

همسو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو
مارستان نایریک ارشان سوره هم

سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو
پروند مارستان دیوستان

سحرآمیزو سحرآمیزو سوثره حکم لک سحرآمیزو سحر
مارت کار روسپی جد دین برتر نه بوبد یعنی

سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو
ده نه یعنی روسپی نا فرمان هر دو ظاهر مرد ایدر

سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو
بوبد روسپی که آبتن بوبد نیت یعنی

سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو
این را جد دین و نا فرمان مرکزان که آبتن بوبد

سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو
تقاخور این مرکزان که او را این فرزند دراز نه

سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو سحرآمیزو
شاید زیاده نیت یعنی تقاخور این که او را

سند سراج ا سراج سراج بهید سوسوسن ا سراج ها
این هست و این هسته ارزش یایی کنش
سراج سند سراج سراج کد وام سراج بهید سوسوسن
هست این که او چیز تیر نه کرد هسته ارزش یایی
س و س و کد ا سراج سند سوسوسن سراج سراج سراج
دو کوزه نه کنش این یایی اندازه

سند سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
این نیست چون برید که او به "جد" دارش "جد"
سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
ایست نه تب

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
او جد برید نیست چون برید که به جد
سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
دارش ازاد مرد گفت هست بر چیز این
سراج سراج کد سراج سراج سراج سراج سراج
فرار نه شاید او اش به جد دارش ایرون

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
همداستان تر برید هست نیست که او سه بار یا

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
فرار کوید باری چوالم ! دایند گفت و اش

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
او دارش کد ایرون اینچان به رواد

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
برتر نیک کرام ایرون استاد

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
واد او ای برتر نیک کرام تر

سراج

سید دود سید دود د. سید سید سید د. سید سید

سید سید

اولی سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

او اندر دایند کرم ظاهر هست که ایدون کوید

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

هست اندر کدام تر خرابید هست به او سید

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

تر روم چ او کایر اندر

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

۵

کد سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

آن سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

هست سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

ایدون نیر آن فرزندار کنه کار

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

چون فرزند شمار برید هست ایدون کنه کار

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

ایدون نیر آن کنه کار

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

ایدون نیر آن کنه کار اوستاد که آن بچه نه

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

پذیرفت فرزند کوید که او خجک کرد

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

کوید فرزند کوشن نیر ظاهر هست به سخن ظاهر

سحره مومسرا لید واماا اسسوسا و اسام اسام ساسا ساسا
 نه کردن کنه کار او بید است که او
 دوشم را اسسوسا لید اسام اسام اسام اسام واد اسد
 یت به کنه کاریر نه کرد اسید که نیز هر بار
 ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا
 این چون ایرون اینم
 اسام لید لید اسام اسام لید اسام اسام ساسا ساسا
 کوید را نه توان گفت نه
 اسام ساسا واد ساسا اسام اسام اسام اسام
 که هم دو یک توان گفتن چون ایرون
 ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا
 اینم کوید
 اسام ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا
 کوید که او این توان بید گفتن نه
 اسام ساسا اسسوسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا
 کوید ایرون کنه کار بید چون که او هم توان
 اسام ساسا ساسا ساسا لید لید ساسا ساسا ساسا ساسا
 برد گفتن ازش یک نیز نه گفتن این دستور گفت است
 اسام لید ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا ساسا
 این ان بید که نیز اکنون توان کرد نه کرد
 ساسا ساسا لید واما ساسا واما لید ساسا ساسا
 که او نه توان کرد آن بند جد تر بید
 اسام ساسا ساسا لید واما ساسا ساسا ساسا ساسا
 تا او بی کشته رفتن نه گفتن بنه کتی خرید نه بید
 اسام ساسا ساسا لید اسام ساسا ساسا ساسا ساسا
 تا او بی کشته رفتن نه گفتن بی کشته رفتن نزاره
 ساسا ساسا
 ساسا

مسیر ۱۴ نوامبر ۱۹۳۵
بود ایستاد

ایستادم. یعنی ایستاد و ایستادم.
شماره ۱۴

که ز راه بر شمردن کنه کار یغی کر از
 سحر کمان بر لب و امارت و اسب و اسب و اسب
 اوستادان نه کردن و ناه کار نه بود

[illegible][illegible]

سعدم الکرم سید سعید محمد کد السید السید ۱۲

کنکار خجی او شادان کند و نامه کار او

۳۱۱۴۸
برید

ویرج - واسه و یحیی در دد خراسان واسه ماسرود ریاح و اسیم بنی

کر یا دیرستان یا تاخور

[illegible]

٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥
 ٤٩٦
 ٤٩٧
 ٤٩٨
 ٤٩٩
 ٥٠٠
 ٥٠١
 ٥٠٢
 ٥٠٣
 ٥٠٤
 ٥٠٥
 ٥٠٦
 ٥٠٧
 ٥٠٨
 ٥٠٩
 ٥١٠
 ٥١١
 ٥١٢
 ٥١٣
 ٥١٤
 ٥١٥
 ٥١٦
 ٥١٧
 ٥١٨
 ٥١٩
 ٥٢٠
 ٥٢١
 ٥٢٢
 ٥٢٣
 ٥٢٤
 ٥٢٥
 ٥٢٦
 ٥٢٧
 ٥٢٨
 ٥٢٩
 ٥٣٠
 ٥٣١
 ٥٣٢
 ٥٣٣
 ٥٣٤
 ٥٣٥
 ٥٣٦
 ٥٣٧
 ٥٣٨
 ٥٣٩
 ٥٤٠
 ٥٤١
 ٥٤٢
 ٥٤٣
 ٥٤٤
 ٥٤٥
 ٥٤٦
 ٥٤٧
 ٥٤٨
 ٥٤٩
 ٥٥٠
 ٥٥١
 ٥٥٢
 ٥٥٣
 ٥٥٤
 ٥٥٥
 ٥٥٦
 ٥٥٧
 ٥٥٨
 ٥٥٩
 ٥٦٠
 ٥٦١
 ٥٦٢
 ٥٦٣
 ٥٦٤
 ٥٦٥
 ٥٦٦
 ٥٦٧
 ٥٦٨
 ٥٦٩
 ٥٧٠
 ٥٧١
 ٥٧٢
 ٥٧٣
 ٥٧٤
 ٥٧٥
 ٥٧٦
 ٥٧٧
 ٥٧٨
 ٥٧٩
 ٥٨٠
 ٥٨١
 ٥٨٢
 ٥٨٣

[illegible]

سرمد قوس کسرا دم . لکری سحر بسد دند در می . بزدند و سکرت . ده ده . فرایز سراید
این سپید آن

اسلام - عدد و محسوس بدیدند . واسطه رسالت .
 به ارمغان رسید محکم کد
 قرار او این سر آمد آن

وَسْتَكَانِدُ . كَدَ كَهْكَهُ الْاَقْسَمُ لَمْ يَحْمِلْ اِلَّا وَثْقَمُ لَيْسَ بِهِ مَدَامُ هَلْ هَلْكَ
آن مَرُو دُرْآن دَانِدَ رَجَدُ مَرُو

سکه نیکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
را نه اول و اش کهبار

دختر سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
بیت برید چه هر دو ظاهر اش نه توان گیتی این هم

۴۲۴ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
اش اش را آواند آن برد که کهبار به مایند

اژ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
تا که نیش به مایند اش خور اویر بن چند

۴۲۵ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
سر دراز چند مرد مردان به

۴۲۶ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
او زند سردار بنی به این زاسپه چند دستوریه

۴۲۷ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
اهنور فرار شیند اهنور فرار

۴۲۸ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
شیند چند سردار به بر ستور به

۴۲۹ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
اوشان که ان میان کوید فرار سراید

۴۳۰ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
یا به که یا

۴۳۱ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
به اوشان ارشی به تن این که او

۴۳۲ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
به آن میان سخن به بانگ میان فرار سراید

۴۳۳ سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه سکه
راپه سخن به شود و چون نیز به واز شود

۴۳۴ این از

همه همایانم کام نوسید و اوانس سه کسودو ۱۱ او اول
 یزیشن رسید زود آگاه کینار بنی راسپ به نو او
 همه همایانم کام نوسید و اوانس سه کسودو ۱۱ او اول
 یزیشن رسید زرش رسید تن اندر نه بایه

اژ کام ایع اسراوسید ۱۱ او اول اکام ایع ایع
 تا زود ازوباز گرفتن فرستری به روید اش همه

همه همایانم کام نوسید و اوانس سه کسودو ۱۱ او اول
 اواخر کشتن زرش فرارز گرفتن که زود به

ایع اسراوسید ۱۱ او اول اکام ایع ایع
 واز گرفتن فرارز شایم به روید

همه همایانم کام نوسید و اوانس سه کسودو ۱۱ او اول
 سه بخوانیم فردستان چه

همه همایانم کام نوسید و اوانس سه کسودو ۱۱ او اول
 گاه دارید خشن باز سرد زرش واز فرارز گرفتن

۱۱ او اول همه ایع اسراوسید ۱۱ او اول
 که از اول که واز گیرید به که هر سه دید

اژ کام همه کام یهوسید ۱۱ او اول
 تا نه شاید زود آتش برسم پس که یک بند

همه همایانم کام نوسید و اوانس سه کسودو ۱۱ او اول
 نه شاید بهت که ایون کوید بهت زرش اول یک

همه همایانم کام نوسید و اوانس سه کسودو ۱۱ او اول
 بند شاید پس که بانک شنیدن شاید که واز

همه همایانم کام نوسید و اوانس سه کسودو ۱۱ او اول
 گیرید زرش بانک ایون کشتن بنی که نیر به کاد

واما او اسراوسید ۱۱ او اول کام نوسید و اوانس سه کسودو ۱۱ او اول
 کردن که به یک بار یک فرارز شنیدن همه

همه همایانم
 کام نوسید

سبحم نه کمر نرهم کسره نو سحم اسه اسره کد سرحملا
شاید فرزند گفت راسه که داز گیرند ان خوفتر

سحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
که اوستایر اندر کوید زود به است به برسم دارید

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
آتش او سوختن آتش این ایون گفتن بنه به

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
درون داز از پس نه شاید به یشتم هم روشن به یشتم داز

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
از هر جایر شاید دهد به دوبار گفت

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
سه بار گفت و چهار بار گفت خشن گذارشن

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
تمام ایون که سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
این کوید است آن جایر بنه یک بار

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
بیار بار به خراج ده به به بکی

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
بر رساد امشافند او پس به

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
از آن جایر بیار بار به خراج دهد که زود پس

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
از اوستایر به آتش سر بهج بهج بهج کوید آتش نه

سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم سرحم
گذارد بود به است که ایون کوید به است گذارشن

لایحه سرانجام شد و امده است . جلد ۱ . حکم سرانجام شد

الکاد اکرام سید کسریه نو مرید و سرانجام سید و سرانجام
 اویر او زود یغی راسپ کوش دارید یغی اندر

و اکد کام و سارا . ایضا . سرانجام . درید . سرانجام سرانجام .
 اندر اویر زود بزم که زود بر

کد کام و حکم سرانجام سید کام مرید کد و سرانجام
 زود بر یغی زود کوش ز دارید

درید . سرانجام سرانجام (سرانجام) .
 بر سردار بر سردار که شان از

کام و سارا . سرانجام سرانجام . سرانجام سرانجام .
 زود بر او کد زود که

سرانجام سرانجام . کد سرانجام کام لایحه سرانجام و امده
 فرار شمرد آن بند چند زود فرار شمرد کرد

سرانجام سرانجام مرید سرانجام سرانجام سرانجام
 خوش آزاد مرد کفست است این که کوشند هم این

سرانجام کد و سرانجام سرانجام سرانجام سرانجام
 که نه اندر کوشند هم او شان هم یک دیگر هم دام این

سرانجام کد و سرانجام سرانجام سرانجام سرانجام
 که نه اندر کوشند ام او شان هم یک از دیگر به آن

سرانجام و اکرام سرانجام سرانجام سرانجام
 زمان بر اوید که یک این از اویر دیگر کوش دارید

سرانجام سرانجام مرید کد و سرانجام سرانجام
 مر کوشب دستور کفست نه اندر کوشند هم تا اندر

مرید و سرانجام و سرانجام سرانجام سرانجام
 کوش داشتن کار نیست که هم به پنج مرد نیست

سرانجام
 این

سند به مردی که کم لکند اسرار سحر و اید و مردی است
این اندر زود بلند کرد روشن هر یک این

سند و او سحر و اید کم سحر و اید سحر و اید
بج کرد بویید به زود جد دادستان بویید از

سحر و اید سحر و اید سحر و اید سحر و اید
هرت که پانزده گوید هرست که من یک این گوید هرست

سحر و اید سحر و اید سحر و اید سحر و اید
که من پنج گوید دستور گفت هرست مرد این بیکمان که

سحر و اید سحر و اید سحر و اید سحر و اید
درون این پاک به نیز یک خوب فرزند سازید روان نیز

سند و او سحر و اید سحر و اید سحر و اید
اش تنافور این گرفت هر که آن جای

سحر و اید سحر و اید سحر و اید سحر و اید
بویید درون باج گیرند خویش خوردن اش تنافور

سند و او سحر و اید سحر و اید سحر و اید
این گرفت درون او بید که اش به هم

سند و او سحر و اید سحر و اید سحر و اید
او زود به گوید از اش گرفت اش به هم

سند و او سحر و اید سحر و اید سحر و اید
اویر بویید بنی این دیک دادن دوکان او بوند

سند و او سحر و اید سحر و اید سحر و اید
نه به نه روشن روشن گفت هرست مرد این گمانی که

سند و او سحر و اید سحر و اید سحر و اید
این اگر به داد را اوا نیز اش تنافور

سند و او سحر و اید سحر و اید سحر و اید
این گرفت او اش به هم

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
خواندن حکم . بر . آفرین

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
مانند . آفرین . چون . کوش . دارید

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
آفرین . نعلین و کفش . کوش . دارید

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
آن . مرد . سخن . فرزند . کنه کار . چون

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
آفرین . مرد . سخن . آفرین . تن

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
این . فرزند . سخن . کنه کار . ک

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
ن . کوش . چون . آفرین . سخن کوش

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
ن . کوش . به . آن . آفرین . تن این

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
سخن . کوش . آفرین . تن این سخن

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
زودان . کوش . آفرین . آفرین . کوش

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
کوش . آفرین . آفرین . کوش

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
سروش . آفرین . آفرین . کوش

نعلین و کفش . به سبب . در میان مردم . به سبب . نعلین و کفش
آفرین . آفرین . آفرین . کوش

کوش
زود

وهمه سو که ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 اوستا نه او برید هت کر ایرون کوید هت به راسه

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 او برید به دیگر اوستا او برید دیویازکی تافورکان

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 این یغی یزشن به کشن یا نه هم نه روشن کر اوستا

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 سارده دهم د فایند سارده داند دهم . ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 کر اوستا به بریشن

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 بر میند یغی او خراسید او میند دیگر یا

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 سارده دهم د فایند سارده داند دهم . ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 یا او این دیگر اویر به

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 سارده دهم د فایند سارده داند دهم . ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 سارده دهم د فایند سارده داند دهم . ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰

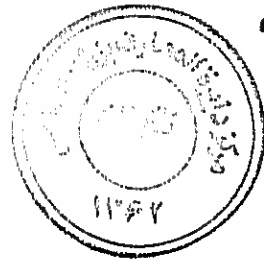
۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 دیگر یا آن نیک سخن کاشان اوستا دید نه حکم

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 یا او اویر آن نیک دیگر اوستا سخن دید حکم

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 سارده دهم د فایند سارده داند دهم . ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 سارده دهم د فایند سارده داند دهم . ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 این کنم مرد کر تان یزشن به مرد خراج

۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰
 کردن هر دو مرد کرفه او برید به دید بر دو



همه را برآمد که همه بر سر او نهد و همه را نهد و
بدتر نیت نیت دیگر میوه این درون

و این بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
فرز نهادن شراب شاید و شکر نیز شاید

همه را برآمد که همه بر سر او نهد و همه را نهد و
ک شاید که آب بر نه شاید دستور

و این بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
گفت اند آب اندک این بر نهادن است چه او

کد بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
آن ساروش این نه شاید او او چه هم جشی

کد بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
آن خوب تر که بر که نشستی آن خوش

و این بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
شراب به نهادن کل بزرگ به نهادن

و این بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
بر سر طرفی رات رات است که از هر طرف گوید

و این بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
تره میوه اندر بزرگ اش به نهادن ارزش

و این بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
سر او برسم طرف کشتن ارزش ایسم بوی سه تا از رات

و این بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
به نهادن دیگر هر نیز او خواهید یش از طرف

و این بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
رات که شاید آن خوبتر که کره برسم یا روغن

و این بر سر او نهد و همه را نهد و همه را نهد و
رات که نه اش بدون کشتن نیت به برسم چه طرف

کسب
باز

کسک نوایم اژ کد نوایم ام هم نوایم اژ کد نوایم ام
 باز ایستد نه ایستد چه ک بید بزم ایستد
 سر کسک نوایم ام سید کد نوایم ام نوایم ام . سر کد نوایم
 چپ باز ایستد ارش نه یستن بید دستور گفت
 نوایم واند هم نوایم سید ا نوایم ا نوایم اژ کد نوایم کد
 بت هر چه به شراب د به ایستد ارش نه
 نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 یستن بید که او خوابید به فراز نشستن
 نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 ارش به ارش به یستن پس افزودن کات
 کد نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 نه خراج بت که ایون کوید بت افزودن شاید
 ا نوایم نوایم کد نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 د کاستن نه خراج به دستور گفت بت ایون
 نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 چون او یزید اویر دید نه شاید بزم ستن
 نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 او چپ نهادن یک یک ظاهر یک کرد
 نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 نه داشتن ایون فراز خیر مرد نه چه
 نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 درون ک درون سازه ایون به پاک به
 نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 کشتن یعنی که او بزم رسید نه شاید به
 نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم نوایم
 نه شاید نه داشتن چه خشک

[illegible]

۵. سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 نه شاید که پس درون فراز نهاد نیز شاید
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 ردغن که نیز بسیار پس نیز درون هم به نهان کردن
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 فرست از طرف رات نهادن که پیش فراز
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 نهید هم شاید به کمی اینچنین زیاده
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 اند چند درون پنجا هر چه او درون نهادن
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 اش فرشت او داشتن بت که ایرون گوید بت
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 یک نهادن ازش آنچه آب نهادن درون هر
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 تو بلند کردن فرشت نه گرفتن بر ده به افزاید
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 نهادن درون هر تو بلند گرفتن فرشت نه گرفتن
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 ۱۰. سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 هر در به افزاید درون فرشت ایرون به زدن
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 نیغی او سوراخ به به ز طری با بویید چه
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 از سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 گوید اش یک این گوید بر هر چه
سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد . سید محمد .
 که نه نه ز شاید که بریان به

مسموم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 بنده کردن نه شدن باز او هم جای نه
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 نهادن چه اکنون چه پاک تر داشتن که نه پاک به
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 بویید ایرون باز شاید بنیج او هم جای
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 تافن بر رسید نه به پاک داشتن است که ایرون
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 کویید هست که نه پاک به بویید نه پاک نه بویید
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 که چه پاک نه شاید داشت پس پس فر به درون به
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 ظاهر چه درون فرد که نه پاک ده بنیج نان
 فکرم مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 کرم پاک همه نان یک نان آتش آن فرشت
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 را ازش به گذاشتن چه که او کویید ریش
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 یک این کویید که به گذاشت یا سوزید یا
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 پاک بهی پس دیدن پس خواروم
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 بت بت که اندرون کویید بت خواروم آیر ده بنیج
 مسموم است مرا مرا که در دهنم کشته است مرا مرا که در دهنم کشته است
 دیدن آرد باو دود فروغ گفت بت بنیج کرم
 ده

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 ده شکر دان باد آفرید گفت است یک بار یک ده

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 دستر گفت این که زیاده آردیر آن جای هیچ

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 چیر شمار نیت چ چ دو گرفته

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 یزین و یک نیز که او یابید جای که نیز

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 یک پس اند این به روشن به

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 کنه آن جابر به نهادن مراد مرد را به نیز

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 آید نه شاید دستر نقش به گفت و

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 شاپور کرده ایون چون دستر داستان بود به

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 درون نقش پس کار به داشتن آن پس که او یزین

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 ارزش گاهی پس او روی اندر آید این یغی خند به

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 خراج بیدار ماندن بهیار بهیم خرم میزد

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 خرداد خرداد ایون از این درون داروی

سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید سپید
 کوید به دستر گفت بهند ایون چون او رسید یغی

اين و سيم ايام كد سيم و سيم نو وام سيم ايد كد سيم كد وام
 رسيد آن كد چاشني كرد اش به آن كد نه كرد
 سيم كد ايام سيم سيم ايام سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 اش نه كردن نشي او

سوم سيم سيم كد سيم نو ايام سيم سيم ايام سيم ايام سيم نو ايام
 اش خورشيد نه رشت ايتد اش بند او پاي ايتدن
 سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 اش سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

سوم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 اش سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

س ايام سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 دو او ايام سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

سوم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 اين سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 كد او درون سر سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

اين سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

سوم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 نه سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

سوم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

سوم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

سوم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

سوم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم
 سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم سيم

سید که در سیم سیم و ده لک سیم سید سید
 یعنی نه شاید که او سه کرد برسم جای این به

لک سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 خواهد بردن اشی از هر چیز این یا به است

لک سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 که بدون کوبه این چاشنی بردن نه شد

سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 که او درون سر کردن چیز از آن رسد آن او چاشنی

لک سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 کردن نه شاید درون به درونی نه شاید برسم درون او او

سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 کوفه درون او دید که او درون سر این

سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 یعنی او د چند به جراحی پادشاهان تا چاشنی کنند

سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 این آوردن و بردن است که سه بار بدون کوبه

لک سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 است دستور به میزد به میوه ازش پس چاشنی

سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 که دارو این او خواهد خوردن که دارو از

که لک سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 آن که به خوردن مهان اشی پس درون فراز

سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 بخارن فرود چاشنی از دارو کردن دستور

سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 گفت است آن به چاشنی چند از درون کردن او

سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 درون از

[illegible]

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 ارش پ آب ارش پ ارش پ ارش پ ارش پ ارش پ ارش پ ارش پ ارش پ ارش پ
 آن اسم خورداد

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 ارداو ایرون که تره میوه کوید

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 ایسم ایسم ایسم ایسم ایسم ایسم ایسم ایسم ایسم ایسم ایسم

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 ک خشنم کزاردن اویرش ایستید جد ک

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 فرشت و غتی و فرشت چیر دیدن

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 هومت هومت هومت هومت هومت هومت هومت هومت هومت هومت هومت

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 دیدن پ ایدر ار چیر پ خوردن و مهان

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 پ دیدن پس که نهفت ایستید ارش ده است

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 ک ایرون کوید هت کان این هت پ دیدن یا

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 پ سخن کمان برید یا چیر این او درون رسید

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 آن پش او خواهد یستن درازی از یثما ایرویر پ

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 بود خشنم بر بلند پیر ایستید ارش این ک او

سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱ سید ۱۱
 چاشنی از چ پش کردن دهم نه روشن پس از درون

روغن

سومین کار در این راه . و او را که می بیند که او را می بیند

نه اول در زمین او شان کنش

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

یعنی که مرکز آن این به کرد از او شان او اول نیست

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

آن خوش همیشه هست آن خوش همیشه هست

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

ایون خوردن نیک شکر خرید آنچه آب

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

شیر که نیک شکر خرید آرد آب آن آنچه آب

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

شیر دادیها درون خرید شراب خرید دادیها

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

درون خرید به اندازه دادیها درون خرید خوشیها

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

ازش نه ارستا نه سرایین کنه کار

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

نه ارستا به نه سرایین یعنی که کهنار نه نیرد

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

کتابکار نه برید فراداد درون خرید

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

فراداد درون خرید نه اندازه فراداد درون خرید خوشیها

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

ازش آن ارستا نه سرایین آن ارستا به

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

کتابکار نه برید فراداد درون خرید

و به هم می آید و او را می بیند و او را می بیند

[illegible]

اژ کسینم راند سرور مرا و سبب ۱۴۶ کد نسیم سر ۱۴۶
 تا نه شاید به یا کاه چه آن که نه بود
 کسینم نسیم نسیم نسیم راند کسینم راند ۱۴۶
 سراید نه شاید که اوستا هم به سراید هر چه
 نسیم نسیم نسیم راند کسینم کسینم ۱۴۶ ۱۴۶
 اوستای بود اش به سراید سراین این چون
 نسیم و اسفند نسیم نسیم نسیم نسیم ۱۴۶
 راند و اشتر زرتشت نماز که اوستا
 نسیم راند کسینم نسیم نسیم ۱۴۶ ۱۴۶
 هم به سراید اش به و سپرد به هم
 نسیم نسیم نسیم ۱۴۶ ۱۴۶
 کسان یا به اوستا به دوازده
 نسیم نسیم نسیم ۱۴۶ ۱۴۶
 هایت پرکرد جد از کرد بن به یک هایت به
 ۱۴۶ ۱۴۶
 کرد رسید ایستد تا اوی بدوخت به گذارد هت
 ۱۴۶ ۱۴۶
 که تا آن اوستا استادن کرد نه کرد ایستد که
 ۱۴۶ ۱۴۶
 کوی این آن چند کوی آن ده روز فروردیگان آن پنج روز
 ۱۴۶ ۱۴۶
 اول خشنوم هر فردا و رایونند خوره مند
 ۱۴۶ ۱۴۶
 تا استوان فرود دستور گفت هت روزیر یا
 ۱۴۶ ۱۴۶
 به کردن آن پنج روز اندر کاه این خشنوم هر هت
 ۱۴۶ ۱۴۶

سید واند بن ادا ماریس کد ۱۲ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 این هر دو از سخن آن ده روز فروردیگان که زود به
دسم ه ۱۱ سهم کرم اس ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 نیت به آتش سر باج به گوید آتش اشم و هر این
هکله انوسا هکله سید ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 به سخن گفتن آتش اشم بوی تا فراز او آتش بردن شب
ه مهم کرم سهم ه ۱۱ سهم کرم اس ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 روز جد تر نیت است که ایرون گوید این بند آواز به
هکله انوسا هکله سید ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 شب به یزیشن اردافروش برید آن ده روز به فروردیگان
 کد ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 آن پنج روز اول نو نابر خنوم هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 مهر تا تا هم اوشان تا اوشان آن پنج روز
هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 اندر گاه این هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 اوشان هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 گفت است نو نابر به فروردیگان باج جد تر نیت این
هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 به که نو روز که گاه هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 اوشان از اوستا بر به هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 سرانید بر به این یزیشن ایرون ساخت است که
هکله انوسا سهم کام ه ۱۱ هکله انوسا سهم کام ه ۱۱
 ایرون

سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله (۱۱) من یسجد (سجده) سجده و سجده و سجده
ایرون گوید تا رویه که بر سخن

و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
بر امر توان به کوشش گوید یا سخن

سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
سخن او کوشش به که

سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
اوشان نه پس یا پس یا بر نه

۵ سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
حکم پس که پس پس گوید که بنی اول انیم دو

۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
گوید دش کجا به نه گوید نه حکم است هر آن

و سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
اوستا اندر داشتن بردن آوردن یا

سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
خفقان گوید دش باز گفتن که نه گوید نه

سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
خوب آن روز را که نه داند نه شاید کدام زود

۱۰ سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
اوستا فراز سراید سخن

سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
میانه سخن زرتشت که که زود

سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
اوستا فراز سراید حری زادن به آن

سجده و سجده و سجده و سجده ۱۱ هزار ۱۱ اذ اکبر الله و سجده و سجده و سجده
میانه سخن به سخن میانه به آن زرتشت

مردم میگویند که این را در . . .

بزرگ ^{مینو} ^{بشتر} ^{صاحب} ^{دار} ^{برتر}

و در این میان . . .

کدام ^{بست} ^{سخن} ^{سه بار خواندن}

و مردم میگویند که این را در . . .

کدام ^{بست} ^{سخن} ^{سه بار خواندن} ^{راشیا} ^{آوازه}

و در این میان . . .

که ^{نیک} ^{صاحب} ^{قوم}

است و این . . .

کدام ^{بست} ^{سخن} ^{چهار بار خواندن}

و مردم میگویند که این را در . . .

کدام ^{اوشان} ^{سخن} ^{بست} ^{په} ^{اوستا} ^{چهار بار خواندن}

و در این میان . . .

چون ^{پور فرزند} ^{مراد} ^{مرد}

و این را میگویند که این را در . . .

این اوستا ^{ظاهر} ^{آن} ^{بود} ^{که} ^{دو بار خواندن} ^و ^{چهار بار خواندن}

و این را میگویند که این را در . . .

په ^{اوستا} ^{که} ^{چهار} ^{بخش} ^{نه} ^{بخش} ^{نه} ^{پس} ^{بود}

و مردم میگویند که این را در . . .

که ^{دو بار گفتن} ^{همه} ^{که} ^{یا} ^{از} ^{سه بار گفتن} ^{هر} ^{یا} ^{که}

و مردم میگویند که این را در . . .

چهار بار ^{گفتن} ^{که} ^{یا} ^{خشنودن} ^{کوتاردن} ^{یا} ^{باج} ^{گفتن}

و مردم میگویند که این را در . . .

یا ^{سروش} ^{بردن} ^{یا} ^{سروش} ^{درون} ^{یا}

و مردم میگویند که این را در . . .

همایت ^{یا} ^{نیزش} ^{یا} ^{تدویش} ^{یا} ^{چهار طرف}

[illegible]

بهر دست و پا که از دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 که او بر او ایرون حکم دستور گفت است
 سر به دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 این دست ظاهر آن بود که زود برسم نه سردار
 از دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 به گذشت یشتن آن سر کرد نه حکم تا تا که
 کرد از دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 زود برسم سردار به گذشت از دست و پا شد و از دست و پا شد
 ۵
 بهر دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 دستور گفت است به هر دو مرد کار گذارد ایستد
 از دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 تا او بر سر نه کردن و شپور دستور گفت است که
 و از دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 هر دو مرد کار گذارد از دست و پا شد و از دست و پا شد
 بهر دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 استواری ظاهر کنند به هر سه ظاهر بود که
 از دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 او سر به کردن نه ظاهر را یا او شان آن سخن
 ۱۰
 که از دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 نه نرم یا آن بی کمان او شان کمان بند این که
 بهر دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 چون بود نیستی زود برسم به سردار به گذشت بود
 بهر دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 که راسپه این بیکان این کمره آتش کاه به
 بهر دست و پا شد و از دست و پا شد و از دست و پا شد
 پاک به کشد دت به شوی بلند او برسم

سر بر آید سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
نهادن است از ایوان گوید این است که دست شود

لنگر آید سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
بلند او بر سر نهادن نه شاید آتش پنج بر بر سر

آید سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
گوید دستور گفت است که پاده فرام را که

لنگر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
راه این به گوید این شاید آتش پنج میان

۱۹ سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
او سخن که او خورشید نه یث آتش او یثتن که

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
یثتن آن سر به کردن آتش سخن سخن که باز

۱۹ سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
او یثتن آید آشیمن و هو سر فرام چه کاه

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
دارد آتش هر فرد آتش تو آتش

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
پیر هر فرد خنود تا آتش پنج

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
کرفتق آتش سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
کاه پی پاک به کردن آتش باز او کاه زودان

اکبر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
دقتق آتش دست بلند بر سر نهادن آتش

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر

سر بر سر
باز

مهم بود در این شهر که او را می بینید به هم می رسد و او را می بیند

بیت دراری سفیدارم به زرش هم درشتی او کردن

همه در این که می رسد به هم می رسد و او را می بیند

که بیت به زرش نزد این که به این که به

و همه در این که می رسد و او را می بیند و او را می بیند

گفت این که او کار می رسد و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

و او را می بیند و او را می بیند و او را می بیند

مرا بر اسلحه بیوسید (اسم در دین) بدرسم. (اگر)
 تا فور آگاه چند حکم چند فرار شمیر
 برانسم. کد بر کشید هر چند واقید بر این هر دم از دم و ام
 آن بند حکم چند فرار شمیر کرد
 اسیر (اسیر) بر دین ایستاد بر دین ایستاد. (اگر)
 خوش اگر ایرون ان نه تا فور آگاه
 هر کد لید هر اسیر مرا بر اسلحه بیوسید. (اگر)
 اگر آن نه از او شان تا فور آگاه
 بر سر سر سر سر (اسم در دین) بر سر سر سر. (اگر)
 اوشتا حکم اوشتا حکم
 هر بر دین ایستاد بر دین ایستاد. (اگر)
 تا فور زود نیک بر

مرا بر اسلحه بر سر سر سر (اسم در دین) بر سر سر سر. (اگر)
 تا فور زود زرش نیک بر
 (اسیر) بر دین ایستاد بر دین ایستاد. (اگر)
 اگر آن تا فور آگاه اگر او او شان
 هر اسیر مرا بر اسلحه بیوسید بر سر سر. (اگر)
 از او تا فور یکان آگاه است آن

بر دین ایستاد (اسم در دین) بر دین ایستاد. (اگر)
 حکم اند فرار شمیر آن اند او شان حکم چند
 بر این هر دم از دم اسیر (اسیر) بر دین ایستاد بر دین ایستاد. (اگر)
 فرار شمیر کرد خوش اگر ایرون آن نه تا فور
 بر دین ایستاد. (اسیر) بر دین ایستاد. (اگر)
 اگر او شان نه از آن او تا فور یکان
 بر سر سر بر دین ایستاد بر دین ایستاد. (اگر)
 آگاه است اوشتا حکم اوشتا حکم
 بر سر سر

[illegible]

[illegible]

سعدی که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

اوست نه سراید که بنابر نه بزیار سال دراز

از مراد است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

به تفاور بود اگر آن یک اندازه سخن

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

فرز شمید اگر آن یک اندازه سخن فرز شمید

در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

دستور گفت است باج فرز گرفتن باج این به گفتن

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

دستور گفت است باج فرز گرفتن باز

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

آن تفاور ایستد باز از آن اویر

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

تفاور ایستد که از آن به کشیدن

است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

که از آن به کشیدن این از آن به تفاور

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

بود که که بنابر نه یستن این جابر ظاهر از

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

اوست آن بود که او که بنابر پنج نه یستن

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

ایستد آن دستور گفت است باز فرز گیرید

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

سخن این به گوید این به گفت دستور گفت است

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

باج به نه گیرید از ش که بنابر نه یستن را تفاور

۱۹ او که در سر او هم بود سر او را که انداخته بود و او را
او بن آن بود که او خوردن نه خرید ایستد
او هم بود سر او را که انداخته بود و او را
تا که او خوردن نه خرید ایستد ازش گفت
و او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
ایستد آن رشت این توان کردن نه کند گناه
مگر که او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
کران که او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
۱۰ او که در سر او هم بود سر او را که انداخته بود و او را
این آن بود که چه گناه گذارد گفت ایستد گفت
که سر او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
آن این تر تر که نه خرید خوردن پاک درو
مگر سر او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
یزید دیگر همه اندر این که او گفت ایستد ازش
و او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
که او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
سر او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
جاده کوثر نه یزید ازش خوردن که کفانی ازش که او را
۵ او که در سر او هم بود سر او را که انداخته بود و او را
رشت ازش زقیقنه نه رشت بود ازش نه
مگر سر او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
رشت ازش اوی خوردن دستور او این پای
سر او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
گفت که رشت نه کرد ایستد ازش باج نه
سر او را هم بود سر او را که انداخته بود و او را
دادن که او کرد ازش نه نرم ازش ازش نه کزفتن
ازش

سیدم ایا که کسره ایام سره سره ایا که کسره ایام سره
یشتن و فراهم کمر هم دایند اندر یشتن
سیدم ایا که سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
اوستا به تن این که از آن کم رسید ایستد هم دان
کرا که سیدم ایا که سره سره سره سره سره سره سره سره سره
زود اندر داشتن که نیز آن کمان کنند نه شاید چون کرد
سیدم • مهر و سحره ایام سره • سیدم ۱۴۶ سره سره سره سره سره
که فرار برد است که دین نیز گوید که
سیدم سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
یکمان یک فرار سازید به روید یک دیگر بلند
ایام سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
کنید نه شاید است به خواش اندر نه
سیدم سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
ایستد آزاد مرد گفت به هر یشتن این جد از او
کام نال سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
زود مرد این یکمان او آواید که همه کمان یشتن
ایام سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
او پیل روید نه کردن آن او پیل روید یا نه
سیدم سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
همه نه روشن دستور گفت است به کزارد یشت اول
سیدم او سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
خشن تو داور کردن پس که کمان به بوید تو
ایام سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
تادمر شاید سه روز سه روزه زیاده اوستا ده
سیدم • سیدم ۱۴۶ سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره سره
است است که ایون گوید این از بن سه روز کردن نه شاید
سیدم

سپه سالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
پس که اردافروش کند نه شاید دستور گفت که

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
اهور فرد رابوند خرمند کوید

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
نه شاید مادخت اول خنزن رتور بریرتو کردن سخن به

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
همه خنزن شاید یشتن به به رتوبریزد هست

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
که ایون کوید این هست بر تیر اول نیرد ایش خنزن

او اسپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
ز ناور کردن آزاد مرد گفت هست مرد که دین او نیرد

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
یشت دوازده هایش رتوبریزد به یشتن

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
دین خوب تر برید کوشند به همه یشتن خراج

او اسپهسالار او اسپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
یشتن ز ناور کمان یشت به هست که یادخت

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
اول برید هست رفیق تیر اول کوید سروش

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
درون به همه یشتن خراج

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
درون به آن خراج

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
کهنار پنج اول ده یشتن به پنج

ده خورد پنج پنج هفت که هفت کوبید
 ده سوسولید . ده سولید سولید ده سولید ده سولید
 جد تر کوبید مرد که خوشکاریرا به بانک
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 خواهید رفتن به این دارید که از اندرگاه باز
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 آمدن نه توان ازش پنج چهار ده
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 باز گذشتن ازش کهنار به یرشتن
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 ازش هزار نشین کردن او بید که
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 اندرگاه باز آید به برد ازش هزار کاه
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 کردن او بید که توان یرشتن نه بید
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 این که او آن خواهید یا نه اجم نه سهرشتن روشن
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 روشن گفت هفت که اندر آن اواره او بید ازش
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 باز گذشتن که نه ازش سردار
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 اجم یا نه گذشتن یرشتن او پیل روید این
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید
 یرشت پذیرفته از کهنار و رفتن اول به
 ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید ده سولید

هموارند و هم سرد و او را که بوسه دهد سرد او هم سرد
 سرش ریش این به فروزدیکان است این نه ماه
 و اند هم سرد سر را که بوسه دهد و اند ۲۴ سر را که بوسه دهد و اند ۲۴
 هر ماه سه بار خورشید هر روز سه بار ریش پذیرفت
 ۴۴ نه هم سرد و نه سرد ۲۴ نه هم سرد و نه سرد ۲۴ سر را که بوسه دهد
 از اوستا ظاهر که این اوستا نیست به
 فوارا هم این سرد که در این هم ۴۴ هم ۴۴ اوستا سرد ۴۴
 ایستد و دیگر نه روشن است که ایون کوید است
 هموار ۴۴ هم سرد و نه سرد ۲۴ سر را که بوسه دهد ۲۴ سر را که بوسه دهد
 ایون بوید چون که ببار خورشید هر روز سه بار
 سر را که بوسه دهد فوارا هم سرد ۴۴ و اند ۲۴ سر را که بوسه دهد هم
 ایستد است که هر بار این کوید است
 ۴۴ هم ۴۴ اوستا سرد ۴۴ هم ۴۴ سر را که بوسه دهد سر را که بوسه دهد
 که ایون کوید این است برسم استواران ستودن
 از سر را که بوسه دهد سر را که بوسه دهد و اند ۴۴ هم سرد و هم سرد
 دمن استواران دادن که به دید این دستور
 ۴۴ هم ۴۴ هم سرد و نه سرد ۴۴ هم ۴۴ سر را که بوسه دهد سر را که بوسه دهد
 شدن داد ده گفت است به برسم
 ۱۰ و اند هم سرد که و ام فوارا هم سرد ۴۴ سر را که بوسه دهد فوارا هم
 کرد ایستد است که کوید
 ۴۴ هم ۴۴ هم سرد و نه سرد ۴۴ هم ۴۴ سر را که بوسه دهد سر را که بوسه دهد
 که اوستا یک یا سخن رفت یک یا
 سر را که بوسه دهد سر را که بوسه دهد ۴۴ هم سرد و نه سرد ۴۴ هم سرد و نه سرد
 سخن که اوستا یک یا سخن بر
 هموار ۴۴ هم سرد و نه سرد ۴۴ هم سرد و نه سرد ۴۴ هم سرد و نه سرد
 رفت نیست به گذشت یا یک کرده سه یا

چهارم سره مهر و نسو کو کسد اسراج اذ اذ م ل نسو و نسو
 گوید این این نیش تو را کنم تا او چهار حصه اوست
 واند اذ نسو و اذ نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو
 هر پنج این به پیش و پس به گذارید دستور گفت
 نسو ، واند نسو نسو نسو نسو نسو واند اذ نسو
 بت هر یک این فرمان چابک این دستور
 نسو نسو نسو اذ نسو نسو نسو نسو نسو اذ
 گفت همت یکبارگی زیاده نیت یعنی سه فرمان چابک این او
 م ل نسو و نسو نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو
 چهار حصه رسید اردوش پای کسید به فرمان چابک همدادستان
 نسو نسو نسو نسو نسو نسو نسو اذ نسو اذ نسو
 بوید همت که نیت سه حصه خور نیمه بازار همه یات
 نسو نسو نسو واند نسو اذ نسو اذ نسو نسو
 که اندر سال بسیار گذشت زیاده نیت یعنی دار این
 نسو نسو واند نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو
 سال دیگر اوست کرده درازیر یا دیگر اوست
 نسو واند نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو
 که درازیری به گذشت تفاور این که اندر
 نسو نسو واند نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو
 آن سال بسیار به گذشت زیاده نیت یعنی که تفاور
 نسو نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو
 ازش اردوش و خور و بازار و یات و تفاور اندر همی مالان
 اذ نسو نسو نسو نسو نسو اذ نسو اذ نسو اذ نسو
 به گذارشن یستن باز گرفتن هر دو کز او
 نسو نسو نسو نسو نسو نسو نسو نسو اذ نسو
 برید همت که ایون گوید این همت آن که او
 کسد اسراج

اسرار برود که سرش سر او را که از ۱۹ ساله سر او را
 کنند از آن بند بودی چند از یزین او به گذشت
 دوازده ساله سر او را که سر او را که سر او را که سر او را
 ایستد است که ایون کوید این است که یزین کن
 اسرار برود که سرش سر او را که از ۱۹ ساله سر او را
 باج فرزند کیرد آن بند بلند کوید شاید که دوازده ساله
 سر او را که سر او را که سر او را که سر او را که سر او را
 به پذیرفت به نه یزید زیاده نیست یغی خور این
 سر او را که سر او را که سر او را که سر او را که سر او را
 که همین به پذیرفت که خوب ایستد یغی به چند برسم
 اسرار برود که سرش سر او را که از ۱۹ ساله سر او را
 به یزین بر برسم این نه خور که بند چند به برسم این
 اسرار برود که سرش سر او را که از ۱۹ ساله سر او را
 به شاید یزین زیاده نیست که یغی خور این که یزین این
 اسرار برود که سرش سر او را که از ۱۹ ساله سر او را
 به پذیرفت یغی او چند مرد پذیرفت بودیم هم نه روشن
 سر او را که سر او را که سر او را که سر او را که سر او را
 دستور گفت است به او پنج مرد یکمان اندر
 سر او را که سر او را که سر او را که سر او را که سر او را
 پذیرفت بودیم دستور گفت گفت است به او دو مرد
 سر او را که سر او را که سر او را که سر او را که سر او را
 یکمان نه اندر پذیرفت بودیم که اوشتا
 سر او را که سر او را که سر او را که سر او را که سر او را
 سراید نیم سال درازن که اوشتا نه
 سر او را که سر او را که سر او را که سر او را که سر او را
 یزید یغی کهنبار نه یزین بودیم به تا سال درازن

۵

۱۰

[illegible]

نمود و سلا کرم • با اسلحه های بی نظیر و در دسترس،
ارزش کار نیت نه کنه کار پس

سازد و بس. فلاستد و بدو را. بدو چنانچه در بسط. (که) بدو سر بر سر بسط. و بسا
 سراید این میانند قرار ایستد نه

سوم حکم سے نراسن۔ ۱۵۱ الہدیس ۱۳۱ کد سرت وکسوم

کنہ کار پس پیغی نہ گناہ کہ اوشان آن این سراید

کد اث سرانٹ میسرود لکھنؤ اث م اث لکھنؤ سرحد لکھنؤ

آن تما اند میانہ چند شب جد تر یشت

سرمایه کل سرمایه ملیست که سرزمین را در تمام احوال و اوضاع

ہت نشین ہم ان خوبتر کہ ایوں فراز ایستد

سید و سید - کرمیہ اللہ تعالیٰ بنصرہٗ و امداد - ۱۴۱۱ھ

اندر کاد سر به شاید کردن از او که فراز

فَوَاللَّهِ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَخَذْتُ الرِّسَالَاتِ مِثْلَكُمْ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ایستد کہ داغید بخیم من ایرشن انور سگاه بلند توان

[illegible]

گفتن فراز جراح ایستد که بلند جراح

سَمَاءُ هَرَاوِیْیَ اَلْهَرَاوِیْیَ سَمَاءُ هَرَاوِیْیَ هَرَاوِیْیَ

هت سر یت طرف کوید این هت حمایت کوید ان

سَمِيعٌ شَرِيفٌ لَدَى رَحْمَتِهِ سَمِيعٌ شَرِيفٌ لَدَى رَحْمَتِهِ سَمِيعٌ شَرِيفٌ لَدَى رَحْمَتِهِ

که شکم نه ظاهر همه که فراز ایستد نه شاید

سهم هدا سهم اول

ہمت کہ ابدوں کوید نہ شاید ہمت ایچہ ان اینی خوبرتر

سفر ۱۴ سفر ۱۵ سفر ۱۶ سفر ۱۷ سفر ۱۸

ہمت کہ ابدون فراز ایستہ ہمت کہ ابدون کوید

وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ أَفَئِنَّتُمْ أَنْ يَخْرُجَكُمْ مِنْهُمْ أَمْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ

فراهم‌گذاشته‌ام به شما که او اندر کند

مکرر سرافس سپهر رخ سراسر کد اسرارم الکسره مراد سجده است
 یستن که اندر او کار نه کرد برسم دیگر یستن
 و کسره مراد اسرارم هه الکسره مراد سجده است
 فراهم دیگر کردن بر برسم به جد گاه است
 نواها را هم هه کسره مراد سجده است و ام نواها را هم کد سر
 ایستد فراهم به جد گاه کرد ایستد آن یک
 سرور سجده مراد سجده است و کسره مراد سجده است
 یا شاید به رفیقین اول است سر گوید آنچه
 ۵ سجده سجده سجده مراد سجده است و سجده مراد سجده است
 یا شاید که نه ساخت ایستد آتش که خواهد
 و ام را سجده سجده سجده مراد سجده است و سجده مراد سجده است
 کردن آتش باز آتش یستن کردن
سجده و سجده سجده مراد سجده است و سجده مراد سجده است
 که که ساخت ایستد آتش که خواهد کرد آتش
 کمره سجده سجده مراد سجده است و سجده مراد سجده است
 یا آتش دیگر بنید است که ایودن
 مراد سجده سجده سجده مراد سجده است و سجده مراد سجده است
 گوید است این آنچه که به بنید آتش نه اندر بلند
 ۱۰ سجده سجده سجده مراد سجده است و سجده مراد سجده است
 شود نه شاید برسم جد نه شاید جد
سجده سجده سجده مراد سجده است و سجده مراد سجده است
 آتش است که جد یستن گوید هر فرد گفت
سجده سجده سجده مراد سجده است و سجده مراد سجده است
 جد و آستان بر این که برسم آن جای که او بنید
 کمره سجده سجده سجده مراد سجده است و سجده مراد سجده است
 یا آید کشدن تا بر این جد و آستانی رت برسم

سنگراسم انج ای و سدا اسرام سطر سطر سطر سطر سطر
 شستن تا اندر او کار کرد که همه نه پاک پاک به
 اسر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 بید بیدارش به اوست باز شستن که او اندر او کار
 اسرام سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 کنند با شستن کار نیت که فراهم خورید
 سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 اسیم بپر این تک از کرد راست به نهادن ارزش
 سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 ۵ هم پرورام به جذبی به ظاهر کنند هم به کت
 سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 کره به شستن تو کره اورورام اندر آن به طرف ارزش
 سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 همه خوردن تا باز او بهره هم آید پاک
 سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 که از آن زور یا بخشد نشاید که یک این
 سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 دیگر بلند ستر نشاید
 ۱۰ سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 چه کاه دارید زارت
 سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 شفتان اشو فروهر خنود
 سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 ارزش باج فراز گرفتن ارزش پرورد
 سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر
 بن کردن ارزش سر به هر چیز این

سره راند او کس به د ده ۱۱ ه سعه سسعه اذ ده
خوب به دیدن زرش به
همه دد سسعه . سره ا سسعه به لهما ۱۱ ه
اورورام بهم د اورورام اندر انگندن به
سسه د سسعه به . کد سسعه راند سسعه سسعه به
آن اسم بر این تاک فرار او
سسه د سسعه به ا سسعه به لهما ۱۱ ه
آتش بردن باج گرفت کار نیت این به
۱۹ ا سسعه به کد سسعه به لهما ۱۱ ه
او کنند به آن چهار چون صاحب مراد نو
۱ سسعه به سسعه به لهما ۱۱ ه
و نو شناختن دادن نیرنگ دار ده گفت ست
سسعه به لهما ۱۱ ه کد سسعه به لهما ۱۱ ه
شناختن ز نیرنگ به آن به
سسعه به سسعه به لهما ۱۱ ه
یک پاک بهد این اندر کردن بهم بر
سسعه به سسعه به لهما ۱۱ ه
بر بهم با گردنیشن به آن چهار
۱۰ سسعه به لهما ۱۱ ه سسعه به لهما ۱۱ ه
به نور به کشن اول به گردنیشن
۱۱ ه سسعه به لهما ۱۱ ه
صاحب به به آن دو
سسعه به سسعه به لهما ۱۱ ه
میان این کاه او این کاه پاک اندر کردن
راند ا سسعه به لهما ۱۱ ه سسعه به لهما ۱۱ ه
به گردنیشن این کاه به ان یک آخر به
ک

ه کتک کتک ه سید د ه راند ابرو س ه ا ه سید د وید
 به کریشن

ه ه سید سید ه سید د ه راند سید سید ه سید ه و ا م
 که فراهم کرد

ه سید سید ه سید و سید سید ه سید سید ه سید ه سید ه
 برسم این تاک مرد یا پاک این اندر افتید

ه سید سید ه سید ه سید راند سید ابرو ه ا ه سید سید
 این شاید که نه پاک به بود به برسم این

ه و ا سید کتک ه سید ابرو ه و ا ه سید سید ه ا
 بیدار بار یا کردن که او نه یک نه او

ه و ا ه سید سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه
 که که خانه بستان یا خانه آتش و خانه بستان

ه سید سید ه سید ه سید ابرو ه سید سید ه سید ه سید ه
 به شاید بهت که ایون کوید این بهت خانه بستان

ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ابرو ه سید ه سید ه
 خانه آتش نه شاید از بن روز بند چیز او

ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه
 آواید برسدان پاک نه داشیم دیگر

ه ا ه سید ابرو ه سید ابرو ه سید سید ه سید ه سید ه
 به کاه خویش رسید نشید دار ده گفت

ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه
 بهت که فراهم کرد دین ان به ان چار چن

ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه سید ه
 صاحب مراد پاک آن جابر آوید داد ده

ه سید سید ه راند ابرو ه ا ه سید ه سید ه
 گفت این به دیدن به آتن

ایه اسرا اسرید ا فکرید لکسرید فکرید اا دهیم اسلعه فکرید

یاچ کرفتن و سرش بیرون پشت بن این برسم
 بهیمید اسلعه فکرید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 یا زور از هورخداو تا دهند

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 از آن تا آن یشتن سه نادان پنجه کرده سر

بهد ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ده وایستون درمید وایستون درمید وایستون درمید ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 اوشتا چ این

دهمد به سجد سیم . سیم سجد اول کلام فواکه اولم به سجد
 رسید با فرمان بلند ایر پیر ایستادن ارزش
 به سجد سیم سجد اول . اول سجد سیم کلام فواکه اولم به سجد
 خورد مرد به گفتن که نه گوید از دست
 سیم سجد سیم کلام سجد اول . سیم سجد سیم کلام فواکه اولم به سجد
 شاید یا نه این نه روشن که سرش درون خورد
 کلام کلام به سجد سجد اول . اول سجد سجد سجد اول سجد اول
 برسم نه به دیدن نه پاک و به بویید ارزش به شستن
 به سجد اول کلام سجد به سجد به سجد به سجد به سجد به سجد
 ارزش به راندن ارزش کمانی گذارد کو بویید که کوفند
 به اول سجد اول سجد اول سجد اول سجد اول سجد اول سجد
 به یستن ارزش او کشتن که یست به زور ارزش زور
 اول سجد سجد به سجد به سجد به سجد به سجد به سجد
 او دادن دستور گفت بت به برسم نه پاک کوفند نه
 و سجد به سجد کلام اول کلام سجد اول سجد اول سجد اول
 کشتن ارزش زور او نه بویید که به کرده رسید ایست
 به سجد اول سجد اول سجد اول سجد اول سجد اول سجد
 ارزش به خیزند کران داشت که سرش درون خورد
 به سجد کلام اول سجد سجد اول سجد اول سجد اول سجد
 فراهم نه به دیدن نه پاک به بویید ارزش او
 سجد سجد به سجد به سجد به سجد به سجد به سجد
 راندن ارزش نه پاک باز خوردن که به
 اول سجد سجد سجد اول سجد سجد اول سجد اول سجد
 بویید یا به
 فواکه اولم سجد اول سجد اول سجد اول سجد اول سجد
 ایستید بت که بدون گوید این که ارزش به شید

[illegible]

[illegible]

باز کردین : رات کوید سخن
• ساد و خوشو مع اط • عید دوز • کرم ۱۱۳ ۱۵ • تقاس

این اندر او او گندن چه
 کتابت به سحر دد به ۱۴۰۰ میلادی ۱۴۰۰ هجری • راند الد کر سکو سحر و س

هست : نور داشتن

۱۵ || کو س و س س س س س ج د د د د د ۱۶ || س د س د س د س د س د س د
چهار : آن چار

گشتن :

اول : الله المولى . الله المولى هو
 اول : الله المولى . الله المولى هو

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي ولد في مكة المكرمة
في يوم الاثنين الثاني عشر
من شهر ربيع الأول سنة
الفيل

[illegible]

لکھنؤ سرمد انجمن ۱۴ محرم ۱۳۰۰ سرمد سرمد ۱۱۱۱ اکبر سرمد
بند این کرده از رات یک یک چ یک یک زور

دارید که همه رسم بره رسم نه پاک به کوبید که در

کدیر کو کسریک و سحر و امر ۱۱ کسریک و سحر و امر ۱۱ کسریک و سحر و امر ۱۱
آن زور باز شاید دقت باز داشتن کر نه

سودا ادا کسمینوس یوسف یحییٰ بن عمر هبة محمد انیس بیض
اش او راندن زرش نه پاک او بر سردیا کر

اسسکو کرسکو سے مراد اللہ و سوا۱۱ صفر ۱۲۶ ۱۶ کد (الحق) لسلط
برہ نور نہ پاک بود کر از آن رسم غنہ

شاید بخندون کشک لیسند سکوااوسر سکوااوسر سکوااوسر .

۱۰۰

سید مراد که در این شهر هزاره است . سید دین و سید
 هر آید که این نه روشن که گوید این از اشیا برسم
 عود و دود و سید دین و سید دین و سید دین و سید دین

این زور تا تو هورزد هورزد
 و سید دین و سید دین و سید دین و سید دین
 برسم زور هت که تو

سید دین و سید دین و سید دین و سید دین
 هورزد نیز گوید که او یشت سر کرد برسم

سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد
 این تار کم یا این گذشت ایستد اش کمان
 ای سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد
 گذارد بود دستور گفت هت به یشت کمانی گذار

سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد
 که او دینچین اندر جدتری اندر اش کمان نه بود

و سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد
 کدام کمان او سید مراد فرار رسید

سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد
 از کدام به کمان گاه رو خواندن فرار

سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد
 رسید که یزیشن کمان به نیز هنگام کردن از

و سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد
 میان

سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد
 از او اش تا میان آنچه

سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد
 به کمان به کمان به کمان به کمان

سید مراد و سید مراد و سید مراد و سید مراد

سندسرا که نسیم سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
کن نه شاید یا این که آن درون نه یزد به
کمرسد سندسرا که نسیم سر به سرید نسیم که فکر کرد
زوتی کن نه شاید پس که بیکان از آن درون
ایستاد نسیم سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
باج گیرند خوردن خرید و شاید که فراهم خرید
نسیم که نسیم سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
چیز از آن یزد نسیم سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
ایستاد نسیم سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
باج او گرفتن چه به این استوان بود بود که
نسیم که فکر سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
بکان یزد نسیم سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
نسیم که فکر سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
چون و سپرد به سرودش یزد آن پس ازش هر
ایستاد نسیم سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
به بن باج فراز کیرید به سر به گرفتن به آن
نسیم که فکر سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
که او که یزد گفت اش از یزد گفت بود چه او
نسیم که فکر سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
از آن نه گرفتن یزد که ایون کوید این آنچه او گفت
نسیم که فکر سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
چه او از یزد گفت بود به شستن یزد از
نسیم که فکر سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
آن که خنوس از آن جای جد سرودش یزد او شان هر
نسیم که فکر سر به سرید نسیم که فکر کرد نسیم که
بزنش بن یزد شاید گفت که روز آن جای روز

از دو اسهل نو

۵

۱۰

هوا که در دست من راه می رود در دست من راه می رود
که نه آن گاه هر چه بزرگ جد دادستان بود
هر چه در دست من راه می رود که هر چه در دست من راه می رود
هست هست که آن سته روز پیش سخن چه تن این
در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
ناید یستن یست شاید که یست یزید برسم
سرمه و در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
هفت تار یزید یزید درون یک یزید تیر گاه دارید
هوا در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
چه یزید یزید گفت ایستد که چاشنی کنند از برسم
هوا که در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
که نه آن گاه هر چه بزرگ جد دادستان بود
هوا که در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
که نه آن گاه هر چه بزرگ جد دادستان بود
هوا که در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
که نه آن گاه هر چه بزرگ جد دادستان بود

هوا که در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
که نه آن گاه هر چه بزرگ جد دادستان بود
هوا که در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
که نه آن گاه هر چه بزرگ جد دادستان بود
هوا که در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
که نه آن گاه هر چه بزرگ جد دادستان بود
هوا که در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
که نه آن گاه هر چه بزرگ جد دادستان بود
هوا که در دست من راه می رود در دست من راه می رود در دست من راه می رود
که نه آن گاه هر چه بزرگ جد دادستان بود

[illegible]

سوم هسوس اسرار . سکا سکا (۱) . ره ره سوس اسرار
که مایهکان کنند صاحب خراج کرد
۴۴ . سرت لمره ره سوس همرا سحر او سحر او
چ این یا آتش خانه ایدون یکبارگی چون
ره سوس ره لمره لا ماز سحر ها سحر او سحر او ره
آتش یک یا دیگر هست که ایدون گوید این
سوم هسوس اسرار سرت سوس . همرا . وایحده سرت و دد
که مایهکان کینه آتش با هم
لمره انت اسرارم سوم ره او ره لمره سوس سوس ره
یا ب کینه که آرد فریاد آتش این
واند س و ام س و ام سرت ره سوس واند سرتو سحر او
هر سه کرد بوید این آتش جابر نشاید
اسرارم س و ام س و ام که ره لمره او اسرارم اسرار او
کردن دستور گفت آن پرکرد او کرد دستور
۴۵ . که فکد او و ام سوم ره او و ام و ام و ام
گفت آن کره او کرد که چه کرده رسید ایستد
سوس که ره لمره لمره اسرارم س و ام واند ره سوس سرت
اوشان آن پرکرد بش کرد دیگر هر آتش این
سوس لمره او لمره و سوس س و ام . ام و ام و ام و ام سوم
و نان و پریرد کیشان خشنم کردند ایستد که
۴۶ . همرا او سوس سوم ره او و سوس . سکا سکا سوس و سوس
چ خانه خویش که یک آتش هم فرزد
سوس و دلا . سوم س . سکا سکا سوس و سوس و سوس
دلا . سوس وایحده سرت و دد که دو آتش هم فرزد
سوس وایحده سرت و دد . سوس و سوس و سوس و سوس
با هم دستور گفت هست که

تسه
به

[illegible]

سهم را انداخته اند سهم س قسط هفت را انداخته اند سهم
که به برید تا که سه کام آب به روید هم
سهم به سهم را انداخته اند سهم به سهم . که سهم سهم سهم سهم
که نه پاک به برید زرش
۱۰ که سهم را سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
با گفتن که از سه کام آب به روید زرش به
این کسر سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
باج باز گرفتن دستور گفت که چیر
۱۱ که سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
این به زور آب اندر روید شاید که او سست
نواخته اند سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
ایستد زرش اندر نه شاید هست که بدون گوید این
را انداخته اند سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
به که او بر اندر سوختد تا هم شاید آب رده
سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
شاید خنجر چیر نه شاید یک بهج اند به یک
لنگر سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
بند سید شاید یک بند سید بهج اند
که سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
با نخبید شاید که سید ایستد شب
۱۲ سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
او او اندر لید نه شاید هست که آید گوید این
سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
هست تا گوید به برید که او هم شاید به
لنگر سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
شب که سید ایستد به
اما او سست
او کار

۵

۱۰

اگر و سکه اسرار را در هر روز بخواند و بگوید که سکه در هر روز
او کار کند یا سکه در هر روز

در هر روز که اگر سکه را بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

بخواند و بگوید که سکه در هر روز

هفت مردم سره آمدند که در میان آنجا آمدند و سره آمدند

دستور گفت است این را شاید
سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

آن که زیاده
و سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

فرمودم کردن تا چه همه کار شاید که او
الآن سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

درس اندر گذارید که او
و سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

کریزه ایستد نه شاید دستور گفت
سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

این آن شاید از پاک آید ایستد آن
و سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

شاید از نه پاک آنچه آن خود شاید تا
و سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

نه پاک به برید این چون زمان من زمانم این چیز
سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

این چه یار بر رسیدن شگفت این یعنی او آب
و سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

اندر به پاک برید یا نه هم نه روشن به
و سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

ظاهر تا مرد برد
و سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

گفت آب به که یار اند یا کرده
و سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

تا که به روید این پاک دست که قوتند
و سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند

- سوارانم سیه کاسک ادا و سوارانم افسرانم ادا که در سواران
 در پیغ که رود به کاه خوش خوردن نه شاید
 ادا که سواران سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 به آن چهار چون که
 سوارانم افسرانم ادا و سوارانم افسرانم ادا که در سواران
 فراموش خوردن آتش به خوردن آتش پس چند
 سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 ده شاید او را بدن آتش آن سه سواران
 سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 اندر کرد اندر کردن بهت که هر بهت این گوید
 سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم سوارانم
 که او اندر کشد چیز این از آن رسید رانند
 که در سواران سواران سواران سواران سواران سواران
 نه شاید این آتش شب او او رات اندر آید
 واند سواران سواران سواران سواران سواران سواران
 هر جای که رسید بستی آتش بسم چه بشت به
 سواران سواران سواران سواران سواران سواران
 ظاهر کردن آتش آتش آتش آتش آتش آتش
 سواران سواران سواران سواران سواران سواران
 بستی که به بازه این شاید گفتن آتش زور
 سواران سواران سواران سواران سواران سواران
 همه اندر او آب ریختن آتش سر به کردن
 سواران سواران سواران سواران سواران سواران
 باز آمدن آتش آتش آتش آتش آتش آتش
 ادا سواران سواران سواران سواران سواران سواران
 او کاه زودان او رفتن آتش آتش باز

۱۱۱۱ سر قیاس اسرار و سر ^{پنهان کردن} سر ^{از صاحب و خشید} سر ^{در اسرار سر} سر

سر ^{فراسخداد} سر ^{بیان} سر ^{شب} سر ^{بر} سر ^{سزید} سر

۱۱۱۱ سر ^{از سر اسخداد} سر ^{به میان} سر ^{شب} سر ^{بر} سر ^{سزید} سر

سر ^{تا بین} سر ^{ایرون} سر ^{ز رستان} سر ^{ایرون} سر ^{په} سر ^{تا بین} سر

۱۱۱۱ سر ^{په} سر ^{ز رستان} سر ^{مت} سر ^{این} سر ^{که} سر ^{ستور} سر ^{ظاهر} سر ^{کردن} سر

سر ^{یک} سر ^{نیر} سر ^{نه} سر ^{ظاهر} سر ^{آن} سر ^{پیش} سر ^{کردن} سر ^{که} سر ^{مت} سر

۱۱۱۱ سر ^{په} سر ^{ز رستان} سر ^{مت} سر ^{این} سر ^{که} سر ^{ستور} سر ^{ظاهر} سر ^{کردن} سر

سر ^{یک} سر ^{نیر} سر ^{نه} سر ^{ظاهر} سر ^{آن} سر ^{پیش} سر ^{کردن} سر ^{که} سر ^{مت} سر

۱۱۱۱ سر ^{په} سر ^{ز رستان} سر ^{مت} سر ^{این} سر ^{که} سر ^{ستور} سر ^{ظاهر} سر ^{کردن} سر

سر ^{یک} سر ^{نیر} سر ^{نه} سر ^{ظاهر} سر ^{آن} سر ^{پیش} سر ^{کردن} سر ^{که} سر ^{مت} سر

۱۱۱۱ سر ^{په} سر ^{ز رستان} سر ^{مت} سر ^{این} سر ^{که} سر ^{ستور} سر ^{ظاهر} سر ^{کردن} سر

سر ^{یک} سر ^{نیر} سر ^{نه} سر ^{ظاهر} سر ^{آن} سر ^{پیش} سر ^{کردن} سر ^{که} سر ^{مت} سر

۱۱۱۱ سر ^{په} سر ^{ز رستان} سر ^{مت} سر ^{این} سر ^{که} سر ^{ستور} سر ^{ظاهر} سر ^{کردن} سر

سر ^{یک} سر ^{نیر} سر ^{نه} سر ^{ظاهر} سر ^{آن} سر ^{پیش} سر ^{کردن} سر ^{که} سر ^{مت} سر

همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
شهرند ^{بغی} ^{اوستادن} ^چ ^{داد} ^{زود} ^{این} ^{کنند}
سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
نه داد درون است نه دادگاه درون
سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
است ^{بغی} ^{شان} ^{شان} ^{است} ^{ارشان} ^{گوش} ^{یشت} ^{داد}
همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
^{گوش} ^{درون} ^{بر}

همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
آن دادگاه درون خوارشکن را ^{ایرون} ^{به}
سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
نقید ^{بغی} ^{تا} ^{خانه} ^{بوی} ^{فرز} ^{شهر} ^{اوشان}
همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
فرز ^{شهر} ^{است} ^{ارشان} ^{بغی} ^{که} ^{شان} ^{کبار}
همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
^{یشت} ^{برید} ^{ارشت} ^{له} ^{یشت} ^{اوشان}
همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
^{رد} ^{خواندن} ^{رد} ^{خواندن} ^{له} ^{کبار} ^{است} ^{اوشان}

همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
ارشان ^{را} ^{خواندن} ^{را} ^{کبار} ^{نه} ^{یشت} ^{اوشان}
که در آن روز که آمد از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
آن ^{رد} ^{خواندن} ^{را} ^{کبار} ^{نه} ^{یشت} ^{اوشان} ^{رد}
همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
^{خواندن} ^{بغی} ^{شان} ^{پاده} ^{فره} ^{نه} ^{کر} ^{ارشان}
همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن
^{فرز} ^{شهر} ^{اوشان}

همه را از آن سبب بگویم که در آن روز که آمد از آن

۱۰۰ سر سوسوسه لید سوسوسه اید سر سوسوسه سیه اید
 بر خوشه را ایدون اوقیند کر
 ۱۰۱ سر اید سوسوسه سیه سوسوسه سیه سوسوسه
 خانه زیاده یاد فرزند شمردن اوشان
 ۱۰۲ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه لید
 فرزند شمردن اوشان کینه شان از کهنار نه
 ۱۰۳ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 بربد بربد اوشان او بن اوشان
 ۱۰۴ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 رد خواندن رد خواندن آفرید
 ۱۰۵ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 اوشان رد خواندن را کهنار نه یشتن
 ۱۰۶ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 را اوشان رد خواندن آفرید نه شان پاده فراه
 ۱۰۷ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 او کرشن کرام کرشن رد
 ۱۰۸ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 کرام کرشن رد کهنار بربد کر
 ۱۰۹ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 اوشان خوشه کر سیه سوسوسه سوسوسه
 ۱۱۰ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 اوشان خوشه اوشان خوشه سوسوسه سوسوسه
 ۱۱۱ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 از نمایرکان پیشیدکان پیشیدکان اوشان بچ
 ۱۱۲ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 پسر یاقتن کر سیه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 سوسوسه

[illegible]

سهمید لعدسو سمد سمد سمدو سمدو لدم و لدم

که در زخم این نه اندازد بهلو نیت فریب

ايد کرد سمدو سمدو اژدها سمد و سمد سمد سمد

به زور آتش تا به هم کار شاید که

لعدسو سمد سمدو سمدو اکسید ايد سمدو سمدو لعدسو

زخم این نه بهلو ایدون و ناتوان چه با دار را

لعدسو سمدو سمدو اوان سمدو اکسید سمدو سمدو لعدسو

نه خراج کشتن ناتوانی اندازد این که نه

اوان سمدو سمدو سمدو لعدسو سمدو سمدو ايد سمدو

کشت گفت ارزش بیه برین به به

لعدسو سمدو سمدو ايد سمدو سمدو سمدو اوان سمدو

مرسد و پلیدر تا دو نه خراج کشت چه

سمدو اوان سمدو سمدو سمدو سمدو لعدسو سمدو

اوشان کشتن یک زود کانی نیت چه

کرسد سمدو سمدو ايد سمدو سمدو سمدو سمدو

زور آتش او نه شاید یک چه دو یا دو به

سمدو کعدا سمدو اوان سمدو اوان کعدا سمدو سمدو

یک نه به ماه یا ماه چه نه هت که هستان

سمدو سمدو سمدو سمدو کعدا کرسد سمدو سمدو

این نیت چه نه زور آتش آن نه

سمدو سمدو سمدو سمدو سمدو سمدو سمدو

شاید این بینی زود کانی کند یا نه هم نه

لعدسو سمدو سمدو سمدو سمدو سمدو سمدو

روشن که هت ایتید چیر از آن رسید

اوان سمدو سمدو سمدو سمدو سمدو سمدو

کشتن نه شاید از آن فراز اوستا باز

سواران کرم بهر د لوم . بهر د لوم بهر د لوم
 گذاشتن زود کن نیت کر او زخم اینچنین
 لید بهر د لوم بهر د لوم لید بهر د لوم بهر د لوم
 نه شاید کر او برسم ز نیک رویت ایستید
 بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم
 شاید کر او سوی نه شاید نه ریخ
 بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم
 شاید کر سن نه شاید کر کور نه شاید
 بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم
 کر نه شاید دستور گفت این کر چشم او
 بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم
 چپ نه شاید گرفتن روغن بن حکم
 دین دین دین دین دین دین دین دین دین
 شیر نه بخت نه بخت
 بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم
 حکم شیر و انچه بخت آن نه بخت آن از آن
 بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم
 فریب بچه آن از آن ناتوان حکم نه بخت
 بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم
 نه بخت نه بخت نه بخت نه بخت
 بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم
 حکم نه بخت آن نه بخت آن از آن فریب کوفند نه
 بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم بهر د لوم
 از آن ناتوان این نیت نه کشتن تا کر کشت
 اینچنین

واند ۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 هر چيز اين خراج خريد ديگر نيز
 فکس ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 نيز آن مه است جد اش جد دادستان
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 بود است دستور به به يث تا خراج
 او ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 کشتن نيز که يث ساخت ايستد به درون
 که ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 نه شايد کشتن است که ايدون کويد اين که
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 نيز يث نه شايد ايستد به درون نه خراج
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 از اين يث که شا کشتن از اين جاير ظاهر
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 روز که کوفند پس به فرامداد
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 روشن بر آتش
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 هر خورک ماه خانه که نيز يث ساخت ايستد
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 به درون خراج که يث تا دت بريد به
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 آتش که دت بريد ايدون بريد
 ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶ ۱۶۲۶
 چون خانه خردش به نثيد درش يا زمان

کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون و هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 يا فرار كند و چاشنی از هم درون کیند
 بنویسم کسبم بپوشد و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 نه شاید که او چیز این با فرار بنید
 کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون و هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 خنونی این با فرار کند چاشنی از هم درون
 ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 کیند بیدون برید چون که او چیز این نه یت
 ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 برید بپشت زرش چاشنی از آن پیش کرد
 سر کس کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 بسته گرفتن حکم چرم
 و ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 ویر حکم چرم پیش
 ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 جابر تن
 و ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 حرف که بر فرود از فرود تر
 ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 حرف به سر کرم بنی او سر پای یت
 و ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 این بنی که بد خوارتر و آرات آن شاید نرم
 و ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 نه نرم نه توان نه توان
 و ان الله اعلم ما لا يعلمون و کما هو له ان الله اعلم ما لا يعلمون
 آن نرم مرد نه آن نرم مرد از آن فریب بچه از نه از آن

اکتا سیدمدا فکرمون کپی ۴۴ کد ۴۴ سیدم ۱۱۶ سیدم
 تاوان اشتر فرمان چابک از آن شاید که آتش
 یونید کردید انهم ۱۱۶ دوا ۱۱۶ اکتا ۴۴ کد سیدم
 آتش زور خورد ایستید داریس از آن شاید
 ۱۱۶ کد سیدم ۱۱۶ دوا ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ کد
 زور آتش کشت ایستید ده هزار از آن
 سیدم ۱۱۶ اکتا ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ دوا ۱۱۶ سیدم ۱۱۶
 شاید به یشتن کشتن ایستید دستور
 سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم
 بن پای خوارتر گفت بن گفت بویید آلات
 سیدم ۱۱۶ کد ۱۱۶ اکتا ۱۱۶ دوا ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ اکتا
 که نیز زخم به کار روید ایستید ز شاید ویش
 ۱۱۶ سیدم ۴۴ سیدم ۴۴ سیدم ۴۴ کد سیدم ۱۱۶ سیدم
 کاد شاید از رپ شاید از آن جابر ظاهر
 سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم
 کار یا رپ یا ورس بنه سیدی جیر
 سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم
 این شاید آزار نه نیزند که کشت یشتن آتش
 اکتا ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶
 به دیدن که او چیز این بر آتش آتش به
 واکس سیدم ۱۱۶ اکتا ۱۱۶ دوا ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶
 کردن که به کشت به بریدن به یشتن
 اکتا ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶
 سیدی بسته شاید افراسته شاید که اول در
 سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم ۱۱۶ سیدم
 بستید پس شوید شاید ز شاید که بخت آتش

سیدم ۱۱۶
 پاک

[illegible]

[illegible]

فکر سرانیم اما سرانیم واره و ۱۶ ۱۶ سرانیم اما کد
 یستن او بوید کرفه از این کینار آن
 سرانیم سرانیم سرولم و ۱۶ سرانیم واره و ۱۶ سرانیم
 کینار کند یکبار یک بوید هر یک یک
 اما سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم اما
 او بوید هست که ایرون کوید این که نیز یک او
 سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 خورشید این به کند نیز او بوید کینار
 سرانیم واره و ۱۶ سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 یشت کرفه نه یشت کناه ساختن کرفه نه ساخت
 سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 کناه شنیدن کرفه نه شنیدن کناه یستن
 سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 هزار میش کرفه نه یشت سرانیم سرانیم سرانیم
 سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 ساخت هزار میش نه ساخت سرانیم سرانیم سرانیم
 سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 خوردن نه خوردن کناه کرفه نه
 واره و ۱۶ سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 کرد بستند آنچه خوارتر و نه بوید حکم پیشه
 سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 سردار کناه کرفه دیگر پرینر شاید کردن
 سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 آنچه پرینر آرای خوارتر خراج به همدادستان
 واره و ۱۶ سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم سرانیم
 کردن خراج هست که ایرون کوید هست

سرانیم
 خوارتر

سرد سپهر ارم سپه سرو مراد ۱۹ فک سراج . ک سراج . و اسد
 این رسید بنجه یک دیگر او نیرم ک یا
 سپه سپهر . ساد د ک سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 اوشان دیگر دار دید یا

الهر سپهر کفست الهم کفست ۱۱۱ سپهر سپهر سپهر ۱۶ ۱۶
 اوشان دیگر او دیگر چه کهنار دید این از
 سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 اوشا ظاهر درون سرورش ک حد آذو ساجت رتجو ویرزد

سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 دش درون سرورش به یزشن زوتان زوتان به
 سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 یزشن ک نیز راسپه نیزه نیز شاید زود آن سرب

کد ساد . ساد سپهر سپهر ۱۶ ۱۶ کد ا ک سپهر سپهر سپهر سپهر
 آن هند خوردن چون ک او فراهم رسید اوشان
 سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 راسپه او آن هند خوردن بنجه ک شان کار اندر

فک سراج ۱۱۱ سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 یشتن به پیدارمانند از شان به سر به گفتن آفرین
 سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 این هند چیر را گفتن و دادن سرورش نو ناور رتجو ویرزد

سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 خانه دمان و خانه آتش فروردی گهان سرورش
 سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 درون سرورش

سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر سپهر
 چه کار دارید خشنم سرورش اشد
 لادد سپهر سپهر

[illegible]

- دندرو و فکرا سورا س رهاا سوسو سوراا لهورو لکمر
 یشته درون چون س چ خشنرد رد بلند بلند
 سوسد هه کسلد سوساا س کرم سورا فکراا سورا س کد سوس
 ازش بر بلند نهادن زوتان یشتن اندر آن گاه
 فکراا سورا اژ کد سوساا ااکام سوس فکراا سوساا سوساا
 یشتن تا آن گاه به روید کر یزید نه شاید
 واند هه سوساا سوساا لهورو لکمر رهاا کرم سوس دندرو
 بر چه دوازده بهمانیت رد بلند چ زوتی یشته
 سوساا سوساا سوساا لکمر سوس سوساا سوساا سوساا کد ه
 ایستید یا یا اویر یخته ک یشته ایستید کر آن
 اس سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا
 باج گیرند خوردن خورید نشاید کر این
 لهورو لکمر ااکام سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا
 رد بلند به چید ازش دوازده بهمانیت این درون
 سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا
 این پذیرفت بود این را چه یک بهمانیت ز
 رهاا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا
 په ظاهر وسپرد درون په سر مانتر سفند دستور گفت
 سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا
 ۱۰ است وسپرد درون این پذیرید بود است
 اژ سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا
 تا این چه وسپرد ام یشتن درون او یشتن کر
 س کد سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا
 اندر آن گاه دوازده بهمانیت رد بلند چ زوتی یشته
 سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا سوساا
 ایستید آن درون یشته ایستید آن درون نه

اَلَا هُوَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

او بر بریدن که به بریدن که به بریدن

سُبْحَانَکَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

اش بن به بریدن ارزش پاک بند این بر

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

فرود گذاشتن ارزش به رسم این

مَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

تاک پاک یا کردن از طرف رات به نهادن

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

هست که از آن بند گوید به گذاشتن خوب به

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

خوابش به که که اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ

مَدِّدْ لَیَّ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

آتش زور اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

که آتش گاه شریذ فرزند او آتش برید

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

که نه پاک برید فرزند بردن آتش

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

بهرام جدتر نیت که برید کوفند گشت

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

که نه داد زور او دپید که نه بریدن

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

که نه گشتن نه گشتن این بنجه که

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

زور دادن یا نه اهِم نه روشن دستزد گفت هست

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ

سخت بستم که ز بخت و اسرا بستم که او مرا نکند او مرا
 هر که ز بریدن که ز کشت - کشتن

بستم و انهم که سکه بستم و اسرا بستم و اسرا بستم و اسرا
 که کشت زور نشه دادن که است است

که هم که ز بخت بستم که او مرا نکند او مرا نکند او مرا

نیت آن پیش که به کار زور به استیبد

سخت بستم ۱۶ و ۱۶ بستم ۱۶ که او مرا نکند او مرا نکند او مرا

نشد که یک است که به کار زور استیبد

سخت بستم بستم بستم که هم بستم که او مرا نکند او مرا

نشد که یک بکر نیز نیت که به کار

اکرامم و او مرا نکند بستم که او مرا نکند بستم که او مرا

زور استیبد نه شاید به کوفند جوان

بستم بستم بستم . بستم بستم بستم بستم بستم بستم

او کندن جوان کوفند او کندن از ظرف

بستم بستم بستم بستم که او مرا نکند بستم بستم بستم

راست کوفند او کندن از آن جای ظاهر رات

بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم

از ظرف رات زور او کندن که

بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم

باز کردن سر اکنون او زور او کندن بر او آتش

بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم

کندید

بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم

کندید بلند زخم بید آتش او اول آتش

بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم

پای پیش هر دو به بر باز نهادن آن آتش آن

سنگ گاه و گاه در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

پس بر آوردن ارزش این یو یا گمن این

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

اندر داشتن ارزش کرده دو بر او کندن که او

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

داستانی این چرخ این اندر آید ارزش

از آن مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

اندر آوردن ارزش

از آن مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

چهار انگشت کر زشت از آن جابر ظاهر چهار

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

انگشت نواز نیرم چه آن

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

چون صاحب مراد و شش و نه پس

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

پس زیاده کنم یا دستور گفت این شاید یا

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

از دستور گفت است شاید پس و پس زیاده کنم

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

نه دستور گفت آید و نه پس زیاده

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

آن بود که آن جابر این آید این

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

زیاده کنم ده هفت یا چه ده نه ارزش

در میان مردم به دست می افتد و در میان مردم به دست می افتد

صاحب سیم کارد اندر دادن از راست

او سیم کارد

سجده کریمه و ایستاده بر روی او سجده و ایستاده بر روی او
نشاید زور هر چه پیش است ایستاده آید پیش
و ایستاده بر روی او سجده و ایستاده بر روی او سجده
شدن بازاری که از طرف راست پاک به برید
۱۶ که در نزد مسجد که در نزد مسجد ۱۶ که در نزد مسجد
از آن هند ده رشت بنه دیگر است که بدون هر
۱۶ که در نزد مسجد است که در نزد مسجد ۱۶ که در نزد مسجد
چون مغز نشاید به سر پای اندرون پیه که از
و ایستاده بر روی او سجده و ایستاده بر روی او سجده
طرف او از پاک به برید و

۵

مسجد است ۱۶ ۱۶ و ایستاده بر روی او سجده و ایستاده بر روی او سجده
که از طرف این از پاک به برید
سجده بر روی او سجده و ایستاده بر روی او سجده
هر از پاک که کشت و نه پاک به استخوان به
و ایستاده بر روی او سجده و ایستاده بر روی او سجده
پاک که استخوان به برید و مغز که پاک
اول ۱۶ که در نزد مسجد است که در نزد مسجد ۱۶ که در نزد مسجد
به یک تنگی به دیدن که او کفچه به
سجده بر روی او سجده ۱۶ که در نزد مسجد است که در نزد مسجد
نشاید است که بدون کوبیدن این است که بیم نه
و ایستاده بر روی او سجده و ایستاده بر روی او سجده
کرد ایستاده این نشاید صلاح پاره پاره به
و ایستاده بر روی او سجده و ایستاده بر روی او سجده
بریدن به دیدن که کن بت ایستاده که او
۱۶ که در نزد مسجد است که در نزد مسجد ۱۶ که در نزد مسجد
از دو بت ایستاده نشاید که او از پیادیر

۱۰

و ایستاده بر روی او سجده و ایستاده بر روی او سجده
بریدن به دیدن که کن بت ایستاده که او
۱۶ که در نزد مسجد است که در نزد مسجد ۱۶ که در نزد مسجد
از دو بت ایستاده نشاید که او از پیادیر
افتم
بش

انهم نواظروا انهم سجدت فيهم في ١٤ انهم قدس في ١٥
 بخت ايستند نه شايد اندر از شکند به اندر او
 و انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 شک دادن ازش سحر آتش بهرام اندر کردن
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 ازش به که کون باز آوردن
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 به اين داشتن بختي که من از مرد به و روشن به که
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 او به به او پيوند او به به شايد
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 و نه شايد خشک به جابر اين شايد خنکي
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 انداز به اين که به بهت که ايون کويد
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 اين که به به شايد کرد
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 شايد به اندر بزرگ طرف دندان نه
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 ۱۰ دزدین که ظاهر بويد که اندر نه شايد پست
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 که او سوراخ بختن بهت نه شايد ازش
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 او کردن که او بخت پاک بختن اين
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 یک به یک زور ازش پس یک

لستردا اک مراد اسرار است بهر آنکه سید لستردا و او
باز او دیگر کردن ارزش و بهره اندر کردن
بهت است بهر آنکه مراد است بهر آنکه سید لستردا
آرش به بختن پیر بختن از انداز این که بلند
اسرار بهر آنکه سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
کرد فرزند بختن انداز این که هست
لستردا اک مراد است بهر آنکه سید لستردا
با او کردید زور بختن انداز این
سید لستردا بهر آنکه سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
که او سخته و شسته این بختن زور بود چند
سید لستردا بهر آنکه سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
که نه بختن بستند یا زیاده بختن بستند
سید لستردا بهر آنکه سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
با او او خور نه یا او پاک بختن رسید
سید لستردا بهر آنکه سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
که سیر این تار از هم کوفتند اندر افتد شاید
سید لستردا بهر آنکه سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
که او کاه این تاک اندر افتد نه شاید
سید لستردا بهر آنکه سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
که او این اندر افتد که او خیر یا
سید لستردا بهر آنکه سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
فرود نه گذارید شاید هست که کوید این
سید لستردا بهر آنکه سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
آن ظاهر به پیش آشموک او برید
• اکثرا که سید لستردا بهر آنکه سید لستردا
و نزدیک آن نه شاید سر و نزدیک پای که او شود

سید لستردا
باز
اندر

همد لید سگم اژ سید کرسک لید سس ازم سیم کد وید
 نه سویتد ایش زور نه دادن کر آن کر
 لید سگم ازم یوید فکر سس ازم رزم لرم • لیا یما
 نه شوید رزتن خود نیت پ آور
 لیا لید سیم رزم اکر ازم • یسک لیا سس رزم وید
 فروبا کر نیش بیرون کرد آتش هورزد
 کرسک لیا سس رزم • یسک لیا سس رزم وید
 یسک لیا سس رزم • یسک لیا سس رزم وید
 یسک لیا سس رزم • یسک لیا سس رزم وید
 یسک لیا سس رزم • یسک لیا سس رزم وید

سس • سیم یس اکر ازم سید واند لیا لیا
 کر اندر روید ایش هر خیر یا اندر
 سس لیا وامو کرسک لید یوید سس ازم لیا کد
 بردن پ کرده زور نه زرش آور نیت پ آن
 همد سس سیم فکر سس لیا کد لرم سس لیا یوید
 نه گفت کر نیش پ آن سر کنند زرش
 کرسک لیا سس و سیم لیا سس لیا سس لیا
 آنچه او افروختن است کر ایون کوید این است
 سس و لیا سس سیم لید لیا لیا سیم
 از یک بار یک بر بریدن کر فریزار کر
 سس لیا سس و سس لیا سس لیا سس لیا
 یک پ این کار باج فراز کیرید به دبد به
 اکر ازم سس سس لیا سس لیا سس لیا
 روید نشید پ سس باز کر رزمستان زور
 سس سس سس لیا سس لیا سس لیا
 دو بار گفت اندر خوشش کردن باز آوردن پ
 سس سس لیا سس لیا سس لیا

اسی شہد دینے . کہ میں نے اس کے ساتھ سو رہا ہوں اور وہ مجھ سے مل گیا ہے

نیزدم بر این خواهرش اردن نهادن

۱۱۱ • سوره یوسف • ۱۲ • ۱۱۱

ایمور فرد با کردیدن

مسجد جامع مسجد . امام محمد باقر علیه السلام . مسجد جامع

امان سفند ب آوردن : اہمیت

[illegible]

آوردن : آن میدانست که نیک تر غمش

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

اسی : خوردن اسی : تافتن

س۱۵۱۱ س۱۵۱۲ س۱۵۱۳ س۱۵۱۴ س۱۵۱۵ س۱۵۱۶ س۱۵۱۷

این به داشتن همه چهار آنست داشتن ازش او

فکر کریں اڈ ۲۴ سید کریم اوس ۱۴۱۴ کریم کریم کریم

کرددن تما آتش زور خورد زور سر

سیدم ابرارم کہو سیدم قدم و امان و کسب و کلام را بدین سبب

یشت کرده میانه کر : اتش

کرسٹ ائیسوگرامم سے تمام اشیاء کی فہرست

زور خورد سر نهشت کسره سر

[illegible]

کریش از کر استان فرود کنده شدن

سبحان الله وبحمده
سبحان الله وبحمده

فرستاد فرزاد بردن که نه

از رش به ن سدن کر

سومین روز . دهم نوازم سبب ۱۱۱ . یزدانی سبب ۱۱۱

از بهشتان فرود گذاشتن اش بهمت

اول سرید و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید

این چه آب و این چه نشیمن
و سدره التو اوسو سرید و اا اوسو سرید

سرید سرید و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
بست این ر که

سرید و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
بست آب چه ز پاک ز تن چه ز پاک

لید سر سحر و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
ز پاک چه ز آشنی بست که ایدون

اا اا سرید و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
کوبد این که ز پاک او بیز

اسکوارم سر سحر و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید

و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
دستور گفت بست بینه که

و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
فرز کیند نشید از این هر چه خوب کرد تا

و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید

و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
آن برید که بینه که آید ده آن بند

و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
بست چند آن از زور

و اا افر ویت ا سدره التو سرید و اا اوسو سرید
آن برید که او بستید ده آن بند

سرید
بست

[illegible]

۱. ^{چیز نیز} ^{شاید} ^{که} ^{گفته} ^{خوب} ^{ایستد} ^{که} ^{او}
 ۲. ^{از} ^{گاه} ^{خوب} ^{ایستد} ^{که} ^{او} ^{خوب}
 ۳. ^{شاید} ^{که} ^{پیش} ^{از} ^{پیش} ^{فرز}
 ۴. ^{باید} ^{که} ^{پیش} ^{از} ^{پیش} ^{فرز}
 ۵. ^{باید} ^{که} ^{پیش} ^{از} ^{پیش} ^{فرز}
 ۶. ^{باید} ^{که} ^{پیش} ^{از} ^{پیش} ^{فرز}
 ۷. ^{باید} ^{که} ^{پیش} ^{از} ^{پیش} ^{فرز}
 ۸. ^{باید} ^{که} ^{پیش} ^{از} ^{پیش} ^{فرز}
 ۹. ^{باید} ^{که} ^{پیش} ^{از} ^{پیش} ^{فرز}
 ۱۰. ^{باید} ^{که} ^{پیش} ^{از} ^{پیش} ^{فرز}

۱۰۰۰ (۱۰۰۰) ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
بودیوزد و ماه
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
اوشان بودیوزد کنه کار هست ظاهر بودید
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
کنه این هست کلاه این
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
ظاهر چه کرده چه کوفتید پنج اند خوار تر
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
شاید به کوفتن که چه کار آواید طرف
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
ایستد نه شاید ارزش چه که را اشی
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
از برتر هر دو بار زور بردن به
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
زور اند این اند کردن به بر
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
که همه باز او زور گرفتن به آن
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
این تر که آب طرف آید تا همه موکابی
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
باز ریختن هست که ایوان گوید این موکابی او
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
ریختن تا خورشید انوک این بلند آید
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
او او خورشید طرف کردن
۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
زور

اند خند

۱۰ اواخر

گرفتن

کلیه

کارتی است که می دهد . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که تقریباً زور فراز این

معمولاً . است که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است . نعم ۱۴۰۰ که در آن روز است

برید . است که در آن روز است

۱. **سید لعل واند واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند**
 چون که ریزید بر جابر که ریزید دیو
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 فرمان چاکد اوستا پاک
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 چه آن اوستا چون صاحب مراد
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 بویید نشید دستور گفت این به از یشتن
 ۵ **سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند**
 میان نه بویید دستور گفت این تا آن جای
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 که از کوبید این شاید که بر آب برد
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 برسم که بر این آب بویید
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 شیر آب به گیرند آن به برسم که گیرند
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 اگر برسم اندر طرز درازید
 ۱۰ **سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند**
 اگر برسم اندر
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 درازید جوی پنجا بر برسم
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 برسم بویید بلند این برسم نیز بستید بنه از
سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند سید لعل واند
 شیر به برسم نیز این کیند اگر

[illegible]

۱. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
جری پنجا اکنون اوشان بر برید
۲. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
کس در تیر جبر پنجا اکنون هم این
۳. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بر بدن حکم که آن برسم
۴. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
ک برسم بزرگ از آن برسم چون اوشان
۵. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بر بدن او چ فرزند یشتن فرزند
۶. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
این بنید یا ک برسم بر او آب برید
۷. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
ک زور هورزد یزید میان برسم
۸. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بر بدن او زور هورزد یزید که نیی این
۹. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
اوشا کوید این که نیی هورزد میان
۱۰. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بر بدن او برید ایشافند یزید فرزند
۱۱. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
تر برسم بر ک از ایشافند
۱۲. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
یزید آن بر وه نام فرزند تر
۱۳. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بر بدن این یزید برسم
۱۴. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
آب آیدول
۱۵. **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
ایام

کدامند . هر چند . با خود . همه مردم را .
و اما آنچه . هر کس به دست است از دست کرد و هر کس به دست
دست زور زرش و پس در زور بردن زرش
اذا . با کسی که هم شد . و هم شد . و با کسی که هم شد
تا او صاحب دیگر به زور داشتن
به دست او . با کسی که هم شد . و هم شد . و با کسی که هم شد
ازش به صاحب سیم باز او به
و هر کس از دست است از دست کرد و هر کس از دست است
آوردن زرش پس او دست زور دادن تا او
دست کسی که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی
و هر کس که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی

و هر کس که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی

و هر کس که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی
رشد گفتن زرش به کام از طرف اند به
و هر کس که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی
بزرگ آوردن

و هر کس که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی
بزرگ آن بر آب قرار روی

و هر کس که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی
بزرگ آن بر آب قرار روی
و هر کس که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی
بزرگ آن بر آب قرار روی
و هر کس که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی
بزرگ آن بر آب قرار روی

و هر کس که شد . و هر کس که شد . و هر کس که شد . و با کسی

واند بصد • م بنددند • سکا • سده (سومین) هکس • ۱۹ اس ۱۲

کرد آتش تو آتش هر فرد او کرد
سرو سوسو ایا سوسو ایا اکلا • م بنددند • سکا • سده
خان او آید او روند تو آتش

سومین هکس • ۱۹ اس ۱۲ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
هر فرد او کیند به آور برین سر

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
اندر خانه درون این بزی آتش آن جای به از

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
این یک بر روید یا به برید بهت که

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
ایرون گوید این بهت که به برید یا بلند

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
افروزی تا نشاید که اندر خانه این درون بزی

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
آتش ماه یک به این تر که او اراخر طرف

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
تا او برسم سر او دروازه طرف کردن که آتش آن

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
جای برسم نه شتا چه او او آتش طرف کردن

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
دستور گفت بهت پس اراخر طرف نه کردن که او

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
دروازه نشاید که ایرون چون از تا او

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
از اوزیرن تا او طرف شب او مغرب از

۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱ • ۱۱ اس ۱۱
از

مرک اوزیرن یعنی مغرب
دقیقین

از

اگر لعلی است از سر سحر و نور لب و اندام هر طرف
 طرف شب تا مشرق طرف چراغ هر چیز این

بنی روشن بر طرف
 بنی انجا در دوازه کردن

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 بیرون بویید چمن آتش به تو آتش است

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 که بیرون گوید این است که روشنیه زیاده نیست بخت که آن

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 چراغ درون نه رشتن راسپه کان او را بیرون گفتن

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 چمن زود به باب بیستم گفت ایستد

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 است که بیرون گوید این خود به

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 آتش ایستد روشن تو آتش او گفتن

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 بسم آتش او آتش و از آتش او بیرون از بیرون

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 او آتش همه شاید به از آتش او بیرون چه آن

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 نه شاید به آتش این رشت این درون او به آتش

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 که رشت نه اندر کند درون این چند به چراغ است

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 که بیرون گوید این رشت این درون چند چراغ که

سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 رشت دو کند دیر باز که فرار برد

بنی روشن

- کرسد سه خط لواه سهند سه نام اوژ لواه سه نام
 زور بنه که مرد شتا ده بند ماره شتا بند
 همرا کرسکو کد لواه سهند
 زور آن شتا ده کر اوشان مازدینان
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 مازدینان کوبد کر اندر اوشان
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 مازدینان کوبد این کوبد بنه مرد این
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 ده مرد بستم پاک زانیت
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 پاک بیره زانیت بنه بیره
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 خورید جادوی کبها پاک خراب کنید
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 جادویر کبها پاک خراب کنید بنه جادو
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 بر شتا آن کر آب اورور
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 زور بر شتا او نه بزید
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 بنه او ظاهر کنید کر بر آب بر کر اورور کر چه
 کرسد سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 زور هتاد کر اوشان مازدینان
 سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه سهند سه
 بر نیشن بر کفاران این سخن ز بزید

آدن

نهد او را سرو لهر وید بید - رائد اعلی وید بید لهر وید
 زش چه یک بارگی همه به و دیدن زش باز
 نهم و وید بید ۱۴ کما این اعلی وید بید - اعلی وید بید
 آوردن زش از زود باج گرفتن زش نه باز اورور
 • کد نهم و وید بید لهر وید بید بید نهم و وید بید
 آن حای گفتن نهم بسم چید که اندر یشتن این
 لهر وید بید بید بید • بسم وید بید س لهر وید بید
 بسم چید بید زشی اوادیر
 آ ۱۴ وید بید بید • بید بید بید بید بید
 تا چه کاه دارید بید بید بید • آ ۱۴ بید بید
 بید بید بید بید بید بید بید بید بید
 خرمند خنزد تا فرزند
 بید بید بید • بید بید ۱۴ کما این اعلی وید بید لهر وید
 مشهور کنم زش باج از زود فرزند گرفتن باز
 اعلی وید بید بید بید بید وید لهر وید بید لهر وید
 او اوتار راسپ بستان زش بر بسم این را
 بید • بسم وید بید بید • بید بید بید بید بید
 زش زشی نعت چون صاحب مدار
 • بید • رائد بید بید بید بید بید بید بید
 بید بید بید بید بید بید بید بید بید
 زش نو ناور فرزند گرفتن پس که زود به گفت
 بید بید بید بید بید ۱۴ کما رائد بید بید بید
 نه شاید که راسپ که زود به گفت نه شاید
 بید ۱۴ بید بید بید بید بید ۱۴ بید بید بید وید
 بید از پیش پس کوید بید که ایدون کوید این بر

رسیده ددیج . به سیم دیت . به لایست به سیم دیت . به سیم دیت . به سیم دیت .
داد کاه آتش خوش داد کاه رات

سرایید . در سیم دیت . لایست به سیم دیت . سیم دیت . به سیم دیت .
بر سه سراید فراز تر در رات طرف

به سیم دیت به سیم دیت . به سیم دیت . لایست به سیم دیت . به سیم دیت .
فراز تر از آتش فریبتار داد

به سیم دیت لایست . به سیم دیت . به سیم دیت . به سیم دیت .
کاه از فریبتار داد کاه به سیم

به سیم دیت . در سیم دیت . لایست به سیم دیت . به سیم دیت .
بر سه سراید فراز تر به سیم باز تر

به سیم دیت

از آتش

به سیم دیت . به سیم دیت . لایست به سیم دیت . به سیم دیت .
از رات او طرف رتوبیک از رات

به سیم دیت . به سیم دیت . لایست به سیم دیت . به سیم دیت .
طرف او رتوبیک بر کاه

به سیم دیت . به سیم دیت . لایست به سیم دیت . به سیم دیت .
اوشان برد سرش و در شایند

به سیم دیت . به سیم دیت . لایست به سیم دیت . به سیم دیت .
از اوشان برد سرش و در روند

به سیم دیت . به سیم دیت . لایست به سیم دیت . به سیم دیت .
نیمه شان راسپ یزید گفتن کاه این لب

به سیم دیت . به سیم دیت . لایست به سیم دیت . به سیم دیت .
اوشان رد

به سیم دیت . به سیم دیت . لایست به سیم دیت . به سیم دیت .
اوشان باز به روند

شکری میسر شد . و سحر او هم از او سحر و جادو هراژ

میسر شد و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 میرون از او سحر و جادو هراژ میسر شد .

کهنار یزن کند میسر شد .
 و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 کهنار یزن کند میسر شد .

کهنار یزن کند میسر شد .
 و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 کهنار یزن کند میسر شد .

کهنار یزن کند میسر شد .
 و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 کهنار یزن کند میسر شد .

کهنار یزن کند میسر شد .
 و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 کهنار یزن کند میسر شد .

کهنار یزن کند میسر شد .
 و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 کهنار یزن کند میسر شد .

کهنار یزن کند میسر شد .
 و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 کهنار یزن کند میسر شد .

کهنار یزن کند میسر شد .
 و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 کهنار یزن کند میسر شد .

کهنار یزن کند میسر شد .
 و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 کهنار یزن کند میسر شد .

کهنار یزن کند میسر شد .
 و او را از او سحر و جادو هراژ میسر شد .
 کهنار یزن کند میسر شد .

سهم سحره ندی که در دایره است و در دایره
آتش بر دشت

سهم سحره هفت سحره است و این سحره
سگاه آتش بر این دشت

سهم سحره (سحره) سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره سحره سحره سحره سحره
سگاه بر این دشت

سهم سحره
سگاه

[illegible]

۱. الهمس سرحد هم لهرند همند و همند
اوشان نثر کر ردر این روند او کار سه

ادشال نیر کر ردبر این روند او کار سه

بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله رب العالمين . اللهم اني اذبح اليك هذا العبد الفقير الضال .

کام اندر نہ اندر ایڈون اندر

[illegible]

سہ کام اندر رویش اندر اندر : او اندر رویش

سأ سركف افسوس سروسو سوسو سوسو سوسو سوسو

او اندر یعنی اندر رو اندر تا

۱۰ سیرم بچہ داند سیرم بچہ داند سیرم بچہ داند

کے اندر یا ایدوش اندر یا

ولا والله . سبى سددم . دد ردىح . وسى سدسج . وااا . واسعهم سد ردد

۳۰ یا روز درازن یا داستان خوش فحش بزرگ

۱۰۔ ستم سے بڑھ کر اور کم سے کم یہ ہے کہ قیامت میں کلمہ سہارا

کر اندر روید یا اندر زود یا

۶۲ وکیرت اسدماکرتس فکرساوتس سرف سرفاس ۶۲ سرفاس

روز درانا بزرگبر یقین یعنی یقین خوب ہمت امن اوستا

۱۱۱ کسب و کار - ۲۴۵۱۱۱ - ۱۱۱

اسی کی گفتگو کاہ

من محمد بنو زهرا مراد .

اوستا زکوة کر دو انگشت آن سکار اندر

فکر سراسر کرم ۱۴۱۱ ال فک سراسر کرم فک سراسر س س

زود از بن یشتن سر یشتن کلام

انريد ان يكون فيكم منكم اكلهم . (الذي يمددهم) - لا يمددهم ولا يمددهم

زیرباده نه شاید رفت

۱۰۰ نفر است. این یعنی در هر یک از این ده ها دهانه که در آنجا قرار دارد، حدوداً ۱۰۰ نفر است.

برسم
آن یفت

م. ب. ب. ب. ب.

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مصلح لقمه بقمه ها . فاسد و فاسد و فاسد

مدره او سرمد مرسو و مسوم برهت مرام و وچا مسوم و مسوم و

این باز

و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

نه شاید مرد برهنه رفتن نه کنه

افسوس اسود کد اسود اسوس و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

زن کنه آن کنه دشت دور نشینی نیت چ شب

مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

آن بند جد تر که سبزی گشته

و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

چند دارند چ تن پاسبان چ روبرو

مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

خوبتر مرد نیتم رستر گشته

مرد و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

مرد چند نیتم ایریا کهن چ و شرک رد

و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

چون آفرینان

و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

چند پاسبان فراز

و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

طرف پادشاهان کدام اوشان گشتی

و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

کرده نیز او چ گشته

و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

رزمه که چ نیت و آرزو این اندازه

و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و مسوم و

بست جامه چ که

سهم هفت ۱۶ که سهم اولی ۱۶ سهم بود و سهم دوم ۱۶ سهم بود
 که هر سهم از آن هفت چهار قیمت آن

سهم سوم ۱۶ سهم بود و سهم چهارم ۱۶ سهم بود و سهم پنجم ۱۶ سهم بود
 او شان نیتیم گشته رده

که سهم ششم ۱۶ سهم بود و سهم هفتم ۱۶ سهم بود و سهم هشتم ۱۶ سهم بود
 آن هفت او نیتیم گشته رده که قیمت

و سهم نهم ۱۶ سهم بود و سهم دهم ۱۶ سهم بود و سهم یازدهم ۱۶ سهم بود
 بسیار به این اندازه نیت شاید سیوی از

و سهم بیستم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و یکم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و دوم ۱۶ سهم بود
 هر چیز این شاید داری از او ظاهر

سهم بیست و سوم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و چهارم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و پنجم ۱۶ سهم بود
 که شاید به جد دوشان هفت که

سهم بیست و ششم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و هفتم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و هشتم ۱۶ سهم بود
 تن کرد ایستد نه شاید هفت که ایرون کوید

سهم بیست و نهم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و دهم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و یازدهم ۱۶ سهم بود
 به اندازه کوید که از کرد ایستد اندر چهار انگشت

سهم بیست و دهم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و یازدهم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و دوازدهم ۱۶ سهم بود
 این تا شاید رنن ایستد نه شاید هفت که

سهم بیست و یکم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و دو ۱۶ سهم بود و سهم بیست و سه ۱۶ سهم بود
 ایرون کوید یک دو تار نه روشن سه تار نه شاید

سهم بیست و چهارم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و پنجم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و ششم ۱۶ سهم بود
 که ایستد ارزش برشکان او چتر اوکند

سهم بیست و هفتم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و هشتم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و نهم ۱۶ سهم بود
 به بزیه نه شاید دستور گفت این

سهم بیست و دهم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و یازدهم ۱۶ سهم بود و سهم بیست و دوازدهم ۱۶ سهم بود
 ایرون چرن به کرده کیند نه شاید که

س و احمد . س . در عهد سید سید و سید سید

دو طرف ایدون برتر در درازن
سید سید سید سید . که سید سید سید سید

سید سید سید سید سید سید سید سید
این از اوستا ظاهر بسم یث آن درون جدتر

سید سید سید سید سید سید سید سید
نیت این که چیر نه آورد او در درازن

سید سید سید سید سید سید سید سید
جی چیرا کرده اویر افزایت از آن فرار نه

سید سید سید سید سید سید سید سید
افزایت که بسیار رسید ایستد آن یث

سید سید سید سید سید سید سید سید
دیت کشید این نه کورنشن یث آن دو دیت

سید سید سید سید سید سید سید سید
این این دیت کردید این بسم هر اورور این شاید

سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید

سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید

سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید

سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید

سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید

سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید

سید سید سید سید سید سید سید سید
سید سید سید سید سید سید سید سید

میسو میسوم اسرل میسو میسوم ا سرس میسو میسوم
تار شاید هیچ تار شاید و هفت تار شاید
ا سرس میسو میسوم ا ثر میسو میسوم ا و س
و نه تار شاید و دوازده تار شاید و سیزده
میسو میسوم ا ک میسو میسوم ا کواس میسو میسوم
تار شاید دیت تار شاید و شش و شش تار شاید
میسو میسو و ه میسو میسو میسو میسوم سرل میسو میسو
یک تار کم پنجه تار شاید پنجاه یک
میسو میسوم سر میسو میسو ا ا اسوم میسوم ا ا ا ا ا
تار شاید تار شاید از که پنجه
میسو کد ه ا نو ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
تار نه رسید رسید درون بر خراج
مکس ا
بشن که تار نه دیدن درون یزید
مکد میسوم میسو ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
نه شاید که از پنجه تار نه دیدن درون یزید
میسوم میسو ا ک ا ک ا ک ا ک ا ک ا ک ا ک ا ک ا ک
تار است که آن گفت این کجائی کوید پنجه
میسو ا
تار درون و هفت تار درون نو ناور و رتو و یزید
ا
و پشش رفیقین اول هر چه از این پنجه زیاده
مستقیم میسو و ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
یشت درون یک به آن موبد چه آن
ا
خراب که خاز خود یزید تار به

بدترین کجاست البته تار
پای انت

کجائی

سوم
چون

انسان بر سر کس نیست که اسرار را ^{نه کردن} و است و صددم و با ^{ارشان}

سجده است و سر بر نه در ^{بر} و در دود و سر در ^{ارشان} و ^{که}

سجده است که بر سر نه ^{بر} و سر نه ^{تنها} و سر نه ^{نارید} و سر نه ^{دارد}

سر نه و سر نه ^{فرار خاوش} و سر نه ^{بر} و سر نه ^{ارشان}

۵ سر نه و سر نه ^{تایید} و سر نه ^{ار نه} و سر نه ^{تنها} و سر نه ^{تنها}

سر نه و سر نه ^{این} و سر نه ^{این} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه}

۱۰ سر نه و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه}

سر نه و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه}

سر نه و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه}

سر نه و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه}

سر نه و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه}

سر نه و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه}

سر نه و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه}

سر نه و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه} و سر نه ^{ارنه}

سپه مراد هزاران . که مرید (نعم دلدادان) مراد و مرادان
که مرد کوید زود حکم این و این به

لکس ای سپه مراد (نعم دلدادان) مراد و مرادان
برسم ینم هم چون برسم به دست کردن نه بزرگ به

اندر اند سپه مراد هزاران سپه مراد
که او چیز این بر ارزش به کردن

سپه مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
که او چینه به او موی روید ارزش

مرید مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
اوستا به سینه گفتن اشقی آدابیر

س لکس مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
چه کاه دارد ارزش به اورور

مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
اورور ده پور فرزند داده ارش

س لکس مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
خستردا تا ر سر ارزش باج

مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
فرار گرفتن این که از تا او چند خراج

اکرام مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
رود این از کوید هست که ایون این به

مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
کوید این به که از هر به این تار تا نه شاید

س لکس مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
هست که ایون کوید این که بانگ شید نه شاید

مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد
ارزش به اشقی فرار گرفتن ارزش به آدابیر

مراد مراد

مغورند که سر او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 کارد بر نهادن زوش پرت برتر

و محو او را از سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 بریدن تا سه تار پرت او را پرت چید

بهم سر او بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 که این تار نه پاک به برید زوش پنج باز

و او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 گرفتن که او سه تار پرت او را پرت چید

و او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 بر سه تار نه پاک به برید زوش

بهم سر او بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند

و او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 و او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند

بهم که او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 که سه تار نه پاک به برید زوش پنج باز

و او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 دستر گفت بهت که نه برید زوش پنج باز

و او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 چه خوش از تر پرت او را پرت چید

و او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 چون نادن چه خوش نه پاک به برید زوش پنج باز

و او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 چید نه پاک به برید زوش پنج باز

و او را بر سر او نهاده اند و او را بر سر او نهاده اند
 یا زیاده به این داشتن بنی نه پاک به برید

لحم سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 پشت ایریا نکان از هر چهره زشتید از آن جای ظاهر
 و ۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 کدام یا دختیدن آن رود ایستد

اژ ۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 تا یا زمین که بید بید است که ایون کوید

سر ۱۶ اژ ۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 این تا برسم درازیر به اوت ان نو رت ایستد تا

سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 ایون فراز شاید برتن آن او زخم او او نه بید

سحره سر ۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 نه شاید نیش اندازه این که این تا کید

سحره سر ۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 دیگر فرود آبار از این تار

سحره سر ۱۶ اژ ۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 شاید تا او نیاشن او او ظاهر بید است

۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 که ایون کوید این تا او کاه بش او او اندر

۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 آید اگر که است این به جابر شاید چه

سحره سر ۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 اورور همه دختیدن است که ایون چون تا چند اش

سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 کاه او او اندر آید اش باج به گفتن اش باج

سحره سر ۱۶ سحره سر ۱۶ واند ۱۶ سحره سر ۱۶ کد ۱۶ سحره سر ۱۶
 باز گرفتن آن چون به چید داشتن به رت

ا لکلم اسکرسم رائد سرون وسم ثقم لکس اذ لکس
 د پای ب پای داد را تا نه
 وسم سوسد وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 خراج چیدن که او چید درون این شاید
 لکلم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 شب که خراج چیدن ایش ایش روشن
 وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 او آواید هست که بدون کوی بزم نه کوی
 وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 این که او چید بستم بر او درخت بنید
 وسم لکلم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 ایش شب او او اندر آید نه شاید این
 وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 پوریو کیش برسم بر درختان نهاد ایش سر
 لکلم لکس وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 پای نه بست چید بستم ایش نران او او
 وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 بوید آن یشت به کردید نه شاید آن درون که این
 وسم لکلم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 تار سر نه سر ب درون این شاید
 وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 که از اول ایش بستم پس نیر مرد
 وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 یکمان ایش آواید نه فرادم
 وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم وسم
 چه کوه دارید هموزرد
 وسم

۱۰۰. ه لکند سه نم بعد مر این است سید و این و یاد
(درد سینه) ز سینه فکند (درد سینه) سینه د. سینه د. و این سینه د. ه
سید (درد سینه) سینه د. ه ۱۰۰ سید مر این است سید و این و یاد
۱۰۱. ه لکند سه نم بعد مر این است سید و این و یاد
سید (درد سینه) سینه د. ه ۱۰۰ سید مر این است سید و این و یاد
۱۰۲. ه لکند سه نم بعد مر این است سید و این و یاد
سید (درد سینه) سینه د. ه ۱۰۰ سید مر این است سید و این و یاد
۱۰۳. ه لکند سه نم بعد مر این است سید و این و یاد
سید (درد سینه) سینه د. ه ۱۰۰ سید مر این است سید و این و یاد
۱۰۴. ه لکند سه نم بعد مر این است سید و این و یاد
سید (درد سینه) سینه د. ه ۱۰۰ سید مر این است سید و این و یاد
۱۰۵. ه لکند سه نم بعد مر این است سید و این و یاد
سید (درد سینه) سینه د. ه ۱۰۰ سید مر این است سید و این و یاد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

**Printed in Shiraz by Pahlavi Universtiy Press
1976**

Introduction

T 58 belongs to the First Dastur Meherji Rana Library, Navsari. The ms (38. 7×24.6 cms) contains 292 pages written 13 lines to the page on European paper bearing the watermark of «Charles & Thomas London 1868». The ms presented by Dr. Sir Jivanji J. Modi, gives the entire text of the Nirangistān with interlinear word for word Persian translation.

The colophon in Persian on p. 292 states that the ms was written on the day Ard (= Ashishwangh) month Spandarmad A. Y. 1240, by Dastur Rustomji Dastur Kaikobad Meherji Rana.

On the text see M. Boyce, *Handbuch der Orientalistik*, IV, ii, 1 (Iranistik), Leiden/Köln 1968, p. 34 n. 4 and p. 39. Cf. also *Nirangistan*, photozincographed facsimile edited with introduction by Darab P. Sanjana, Bombay 1894.

The Ms. has been described by B. N. Dhabhar, *Descriptive catalogue of all Mss... Meherji Rana Library - Navsari*, Bombay 1923, 129.

Kaikhusroo M. JamaspAsa

The Pahlavi Codices and Iranian Researches

Manuscript T 58

Nirangestan

With word - by - word translation into Persian

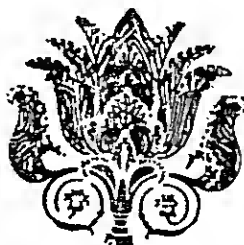
Edited by :

Dastur Dr. Kh. M. Jamasp Asa

Professor Mahyar Nawabi

With the technical assistance of

Dr. M. Tavousi



Published by the Asia Institute of Pahlavi University

I

Shiraz. 1976

